

١٢٩

١٣٣٩

جامعة عجمان الإسلامية

علمُ إلَّا نَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

كتاب

جامعة عجمان الإسلامية

دولي

شعبه

شارعه

عنوان داخله

A. E. Faraj

A-323

(سالہ ایکسپریس)

حیدر آباد نگری

(جع ۱۰۷۴)

لیست سفر خود را باشیم اگر کنم

اعتدل از این خود بود و پنجه از خود

شروع می کرد و شروع شد

که این خود بپرسید کسی با خود را ران

که همچند که از اینها ماست اما از همه علی اینست

از خود شسته نهار کوش از پیرایی داشت

پیران تخریب را داشتند تا در بعده قدر کشیده شوند

خود و از این خود سی هزار اجنبی شد و این خود

ادمی که در فطر می بیان کرد این خود بود

العدهی خوبی از این خود نداشت که کل شدن داشت

دیگر سه تکنیک در خواصی مسیرهای جهان بجای نوادر کم
آنست و همانند است. ۵۰ هزار کیلومتر
برای این سه کیلومترهای فروخته اند و از
کیلومترهای اول در جهان کمتر کمتر است
از ۱۰٪. بیشترین میزان افزایش عالمی
منظر گردشگران گاه تغییرات در جهان را در همه علائم
دانند. بجز بیش از ۷۰٪ از مسیرهای جهان
کیلومترهای بیش از ۱۰٪ افزایش دارند
و این افزایش در عرض بزرگی پذیرفته
پژوهشی که باشد در پیشنهاد ملمع حقیقت
بجز این سه بجزی خزانی در پیشنهاد داد
از آنچه این سه که حسن عجمی است از است
که حسنه که از دیداری عاشقی در اینجا داشته باشد
خواهی داشت خوب برای یا بد برای خزانی داشته باشد و
و هر حسنه که خواسته تر میگردد خوب برای میتواند از اول

آن از جامی همین بیرون است مبتداً از اول ترجمه
این کلام است اما میراثی خواهد بود
و مستحب نشانه از دل نموده بوده
اخفی که درین شعری به دادیدگان
جهان حواس است که در جهانی خطا را
کسر و ومه استه جهانی سنت و انتی
نموده اند با این هنر خود عرضی پذیری نمایند جهان
من در قدر من از محبت نباشد این نه عاشق
پس داشته دار بر شمع خاندند این ساروز راهدار و آن
جوانی ملائمه است فراز نمک شد و بیخوار شد
که بزنان دیپا آیند و در قصر قاعده بابی نه
شوند حقیقتی بجهانه و تعالیه باشان و مده
گروه که لطفی ناشناخت از و نخواهد کرد است
درین مصلحی عظیم است بجهان که قدر و حصال نیست
فرات و راسته بگشود بس برو و در کلش نشست

گفته شد و دستور شدن که می بینیدسته باشد
صفحت کنید . من صفت خدا را پیرام
نمایم کرد . نیزه دسته سهان را هم کنایه ببرید
ارین فرقه است که ملکه کویا زیب بزم اسلام
از پر کرد . و هدایت پنهان را برخواه
برخواه . پوشش زیب تسبی و مده و هدایت که
بی انتراسته نزول ناصر چون چون بر جال روشنیست
مشاهد خالی اند . خواه بردار کار را مشاهده علی تماش است
بله جال از در خواه . ای کشتی . بزم جمال از در خواه
در سیدان حرمت بایی جریان هزار قدم و در عالم
من در قود و در در قدم های زیر در خاص ای ای خواه
دعا خواهش ای ای دعا خاص در مت تمام حضرت ای ای دعا خاص
مت تمام نادری نیمه دلار روی معنی این که در سیمه مقام را کرد
ولایی . بگاه آییست . مخدن عجده هم علو و بخشن را کرد
مال بخوانی . تسبی و مده از نگاه کرد در سیدان

دو خدای خود را اکنون است
خواهیں است . و کنون داد و
داد است . و خاص ای ای خواه

دستور نموده که شرکت تجارتی ایرانی داشتند

بصره ندوش کرد که این اتفاق - کاملاً کاری بود

سرنایی انجمن عقایم ها ایام پدر و مادر

سینه خیرت شترهای سنتاگا از نیمه نویں

و کاه سیده های سفرا برخیزند

کاه ششگان زلال محبت روز خشم دیار است

عقاید و صالحی افزود

علیکم بپیوهای بیست و نهاد

زینت حرف

والاتقرا به السحر تندوز امن بالظالین

چون پنهان بحره خطاب کنند هم رسیده شد

از روز افق بترصدی بینی همکاری دوست

بس کنده هشتگاوی بردا بهز و خود و شوق

پاروز ما اندی خدای طبیعت کرد و دعوت اود دل

ملهمه دیگر شش محبت روز آدم را بود داره

عصر است بر رون تسبیح اسخان کشته شد از پدر عصراست
برون در دهه نهمین هزاره میلادی آن تسبیح شد از پدر عصراست
که این عصراست فخر بود از این که در سر آرام داشت
جهه ای از این حجت شده باید به عصراست عصراست
آنها از این خوب است باید این باید این خوب است
نه از این داشت این خوب است که این شیوه طلاق و همسوسه که از عصراست
شدم از این شیوه طلاق بود بلکه این شیوه طلاق عصراست
در این محبت شده بود زیرا این محبت شده بود بر روی این شیوه طلاق
لماشی داشتند این باید این باید این باید این باید
صحيح بود شرح این تسبیح شد از این دو هم من این فرم
و من من دارم از این لذت از قریب روی باید اور
جون را برق سپاهافت شد و مان آمد از جنگ
بار بر صراحتی خواهی از این لذت از قریب روی باید اور
محبت شده باید از خارج این دنیا نهیم باشنت شد از این
علیید و پرسی این دانه مکن که این دارم از این خود

شود اگر دن بخوبی چوست شنید که زنی باز نجات نمی‌نماید
که شنیده ایکار و بگفت در بنا ظلمه، لطفا برادر
درین اکس را بروش کری مرسی دلوں بخشم و آسمان
و گردن علما فتنه شد و از عذر دادی بجهولی سر
کرد و آن هن دن بخوبی چوست از عارج چوست
شی بزد و آن که کندم بنو دوزن مجابت بود اما فتن
خیری عظیم برداری که آدم عالیه را سلام اکرد از آن کندم
خونزده بی خداوندی دنبید که طایب نگاشتی دل دست
عاستقی و معتبری که نموده بی عیج و لائق خود را
در حیثیت و صفاتی مسدوم نشدی و خزانه غفاری
و غفوریتی را بگان ماندی
کنایه من ز دل برگزیده بی بوجود
چیزی و عنوی و عنوی و عوی و عوی و عوی و عوی
تلکی عیادی الدین بادر ذهنی این چشمها لای تعلیمها
من حست اینه زن اینه بیغز اینه بوب جیسو اینه

۱۳۷ شد که شت و در بارش دو سخنها پیش
گزید و شش چار احمد را به گوش و نوی شاهانه که هم کون
برسید آرد شد روکه ایند و بعید شد
دو کاره بودند با کی او وارد داده اند و نیز
دو چشم قل و شتوی و ده امامی شدند و مسلم
نمودند که مسلم این دو چشم را بسته و داشت
کرم این عالم فوجده اخواهر شد لیکن دیوبندیکه
آنها کند نهم و قدر آن شد از کردن کو شدید
و پرسید داعنی ایند من در جبل الوند

پرس داشت با ما در گفت و دو بخشی داعنی
خانه بگردند که اذکر کنم و پر و حرم و مجاوره فرشتوشی
و دو بخشی داعنی و اذکر را بگردند از داشت
تمامی داشت که هر دم کو شتی خانه ای تو ای و قشم
و ده احمد شدند و در پر و جمع مقسم بخشی داشت
کل من علیهم السلام و دینقی و جه ریک در دو بخشی

دالا کی احمدنا پر و مرتبا بستے ہے یادو

بکھرستے ہے در در کو خیار نہ تختنہ ہو رکھتے ہیں
وستیو، دھم شراما جو ران، رام اس کر تخت
خواہ ہر جنسید اربن سر شریس اوس

و صلی خود لے دھدست خواہ رکھسے، اس دھڑک
کے در صندوقی صندوق نہان کر دے دیتا
اکن تا ورگا دو دجوان در کامل آرما کا در صدرست

اشت پر بلاس از عاز شاه باید الموج

احدست بلکہ دنکہ پیشہ اعیان

اسنی بلوہ سے جوں آن در بی بھا در
صلحت کھیریا برا بر پردست امدو یعنی والحق فنا

الا انسان فی کبید بظہور آمد و عجب ہلکو

کے عین حباب و عجب حبابی کے عین ہلکو آمد

و عجب موجودی کے در و بود آمد و عجب

وجودی کوئی مشہود یا مشہود نہ است و

لایه‌ی روز بیچاره نمود و سخنی بخوبی از
که در هر یک کوته و سخنی نهای را خسارت آورد
گزینه سخنی داشت و خوش ملکه نداشت
نمی‌شود که بخوبی بخوبی باشد و بخوبی
که باشد و بخوبی باشد که باشد و باشد
باید شنید و خوبی که باشد و باشد و
خوبی که باشد و خوبی که باشد و خوبی
که باشد و خوبی که باشد و خوبی که باشد
خوبی که باشد و خوبی که باشد و خوبی

عایی که باشد آرد و دهن بشی بگشی بشی
که باشد و خوبی که باشد و خوبی که باشد
ای باید بین رخداد عیش یافته باشد
هر که درین یافته نیافته همچنین نیافته
دایش دیده برای این بدرست هر که ازیر می‌بیند
درین می‌دین هر کز می‌دید من کوئی فراموش

اعجمی نهادنی ای خیرت بینی خدالا، هم تجربه

دو در فرجه مسخری کارکار کوشیدن شود راه بزرگ است

بو سرمه بیست نانه هر دو نانه پوره

را احوال دی ٹھاید و در تابوره احوال

خندان سترت بکر کافلی هطلق کر

کافلی هطلق شده بفای بیدمی یافت و آنها میباشند

واصو شسته شیخی باشد هرجه خواه بیوید و هرجه

خواه بمند تحریک نمیباشد اما این دال

گسی دارمیکشد و ک

گسی که در میکشد بر زید و داکنه برساید ستر

داکنه ستر قبر زدن یا نوشتر است و داکنه میزدیم

بقطره مد ہوتست و همان چنانه میتوان

که جایی با جوشش جایی با جوش ستر داکنه

با جوشش عاشق چلک است و اندیمه باش

ست عاشق عار است اما در عمار است

شده و از تدارکت مادرانه
از هر هوسی شد و هم و هم بر کشم و راه
اداگر سه نی و نهادو سر بر کشته مادرانه
اگر دنیوی کن اند و اگر دنیوی کن اند
جهت زیسته ای
بخواه باشد جون بیکش کوست
لشکر پایتیر اکه خیالات عشق جو که بختیار
درخ عذر میست به عیار اینست غایب
روزه شش بیرون راجه عشت ستر
اما عاشق رین چه در در که - رن بر آنکه در آنی ای ای
و خیال شیان ازین چه در بر بر و حبیب ای ای ای
بر بر و لذی غایتی عشقش چه در دم مضر طویل
لشکر روئی شیان چون بر و هدایم در محابی
همیت خویسته و داده ایشان خند ملکی
مقید رای چه ز عاشق و عشق کیس

گردد چنانچه دوستی نمایند چه کسی
است و در کدام میانی میگذرد و شنیده
دیگر که بجهاتی پنهان میشود و این است
که عیار خواسته باشد و علی راه است
دویں که بکامی از احوال خوب است و این آمده است
در میان آنکه در باب چشم کشیده بود
عمری اینهاست خود چیران میخواهد و این است
از آنکه اهل سعادتی عشق در باب اینهاست را داشته
اد روزانه این عیار خواسته
و چهارمین که میگذرد و دویں داشته
که ساکن است که در آن در باب اینهاست
طیور بی طبع رود و قیامتی قایم شود و هم
از پنجمین که شیکو نیز تاکه کو نیزه اند در فریض
خواهیم داشت خواه را در دویں داشته
هارمه است شرح این تحقیق طراح درود و تقدیم

سیاپی نهم و ای کاست
خواهی داشت بجهت میانجی
را صبور شد و هر روز بجهت میانجی
بزیسته باشید

و درین طور از جای خود - یعنی
آنکه موسي مقصود در میان هنر
در حفظ و حفظ آن فکر نمایند و بعد
از کرویدند تجویان فکر پر کردند
بعضی دنرا میگیرند و چند نمایند
مانند شرمنواری بعضی برداش او که کوچک
مازی منعون گفته تقدیم شد و بجهت
دچاری واقعه بکار گذاشت از جهان
او بظرفیه ایمین از حال گذرا نمایند یعنی مازی
البصرو مطلع و متعاهد ساید یعنی قابل
توسیع و ادنی و بوقت بر جایی بماند

کلمه عالم و مدد و دست در دنیا
کشته نمی شوند که شریعت نمایند
هر کسی در ذره نه کشم شد و دست
در دنیا داشت این در هر مقام عالم ایور در جهان
موجود نمی شود بایکوئین این زمان در ته
او در میان امیران هر چند نمایند باشد
حضرت عالم است بنا بر حملی احمد علیہ السلام
از خاص است درین عصر خود چنانی خود
کرد و می رجھو از ای اماده میانه
کی این طناب نیمه حضرت را دیده باشد و
بعضی از اولو الہی لا الہ الا نزد و بعضی در داره
الا احمد را سید نبادا بعضی در دادی اند
کی حقیقت است محمد رسول الله را سید نزد حقیقت است
محمد رسول الله نزد را فدا کی حقیقت است
سلم باشد بحال عوام را سلام با جسم است

و همچنان که از همین را کنایه است: بیکوچیه
حقیقت نیز نیز پر کمال سیمین بنیان دارد و در
بودد، اما همانند شاهزاده پسر احمدی
بنز کیزی در جو خودی باشند اما با
دو بیان آنها و مردم و مذاہن اور رسانه های رسانه
بیان میگردند که حقیقت آن پر گشت است از نیخست
و شرق نهایت بجهة ورثت قدرهم ایشان است
و در اینجا میگذرد اینها نتیجه لیکر و قالب است
اما سهی در دنیا زیر دل و طلاق است
طبیعت جی بیرون و بینی بر زبان و در زان یک
جنه خوب و خوبخواه همچوں تکه هایان یعنی مانعیل
در زان و قیمت تیغ ایشان را نمذکور و در اینجا
برداشته بر قیمت زده و رأسهان ملائمه است
طبق فرد و بینه درون طبق بالاین بگشته
امکن و در فطر حکس نمیگذر و صحیح نباشد

لیکن دیگر نمی بینم که این
کسی نیست که از طلاق نشود. مگر اینکه
آنها را از سایر حیاتی است غصه نداشته باشند
لیکن بسیاری از اینها غصه دارند و اینها همچنان
که شوهرها هستند ممکن است در زمانه ای داشته باشند
که شوهر را از همه امور خارج کرده باشند و اینها همچنان
که شوهر را از همه امور خارج کرده باشند و اینها همچنان
که شوهر را از همه امور خارج کرده باشند و اینها همچنان
که شوهر را از همه امور خارج کرده باشند و اینها همچنان
که شوهر را از همه امور خارج کرده باشند و اینها همچنان

این بود که بیان می‌کردند که در اینجا
بود که بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا
بیان می‌کردند که در اینجا

بیان می‌کردند که در اینجا

در ذکر نادم باشند و این خبر بسیاری از افراد
این عیلی محض حق بسیارانه و تواند
حکم سر ایاها را باع بر جا کند و در این موضع
آنکه این مفتت شیوه از این دستگاه
و حی که حی این ایندیشید و در در کارهای این طبقه
در کدام صور تقدیر چنانچه باشند ممکن است
بیش از این داشت که فراز این مفتت
که و خاصه از این دستگاه بخوبی می باشد
درین خود متوسل این مفتت و درین موضع
با این حال خود را در این مفتت ایندیشید که این مفتت
که برای داشت زیرا آنچون این
ذکر سایه از این مفتت و رسم این دارین و رایانی این مفتت
آنکه از این مفتت تا کنجه که جوز و از پرها این مفتت
که در این مفتت بخوبی می باشد این مفتت
که شرکیان این مفتت و مفتت در این

سی سو و نهاد هشتاد و هشت سو و هشتاد و هشت

که بند و میزه است که تبدیل بخواه پنجه کرده

با خود که در آن را کشیده اند و دفعه هزار و نیم

بی هزار و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

درین بیانه : آنچه که در دخنیه باشند

دو هزار و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

پیکار قصبه و هیچ کسی نمی شناسد که از این

و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد

که گزند است که درون کردان انداده است

تاریکاً نامیست در در در شیخ زاده هفتاد

بی خ محمد را در گردش را کشته به نهاده

و روی برد و میلای حکم کشید جناب خواسته
قدس هر داریت عینی چشم نیزد
ب سمع از طالب شنیده . احمد و حسن و مسلم
و مسلم شیخ والحقیقاً . امیر حسینه باری روزی
که کوشش نظر را زد که از نون . طنزی کانفع
که پرداز پر نشاده خون خوار است بر سر نیزه من
نهایی پسر کلار لریز هلاهم بیچ وحی ریگه ایزد
از امداد و رفاقت همان چون نیزه نشانه ای ای ای ای
او سپاه شد این کرد ای ای خود را پرداز کشید و
گشته دوستی که خاصه زاده باشد . بدرید و هر کس
که در این کند اشت که خود را ای فرازی ای ای ای
که خودی باشد که ای ای ای ای ای ای ای ای ای
بیش از عرض میزده سند ای ای ای ای ای ای ای ای
دو میزد و دو میزد . دو میزد دو میزد که دو میزد
بیش از عرض میزده ای ای ای ای ای ای ای ای ای

بچه بی کاره راند و این دنیا در دنیا بی خود
ای بی خود بی کس دل در در عیشی در عیش
که ای خود بی خود بی خود بی خود بی خود
و که ای خود فرد و کسی نباشد بی خود بی خود
نه من هم دند و دند و دند و دند و دند و دند
و ای خود بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود
ای خود بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود
زندگی بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود
له سرمه سرمه و هم سرمه سرمه سرمه سرمه سرمه
زندگی بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود
در خود در خود در خود در خود در خود در خود
بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود
بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود بی خود

و زیور خند که داد بیر پرتوی
و سرک پیر را سمع شد زنگ آنکه میخواست

و از آن بند طینه بر روی زمین نهاد و نظر
بر عرض از آن مشت زانه هر خند که بینه میخواست

و خود را در آن بینه کرد و آن را
امداد نهاد پس از آن را بسته کرد

پیشتر برای خود بجهود از آن خود خند که
زبان از بیان لرزید و در و بادی پروردید

دارد و مراد خود را کیم علی حی برداشت
نمایان شدی و زنگی برداشی خواسته نمود که با نظر

و زنگ افتد و زنگی صفا مشت پر عالم

و بی بی و گستاخی دلیل میگذاشتند
نمیبینید (مکافتشی) برداشتند و ساختند

شیخ که به بی بی خود عذر نمود پیکار داشت
عده داد ایض مخفی از زیر ابر صورت نمود

کنید

چو چو شیخ که داشت و نیز
پرمه و میخ ایخ خود را همراه پیش از
که در راه بگیرد بجهت شیوه زدن سه جوی خود
که در حصالان با چشم مسکن دارد و اما در دستور این
پرمه و میخ را که در آندر دارد از لذت چشم خود
از روی دست چشم پیش میگردند و فرج و خوشبخت
بعنی شاد و لذتی چون در آنها باید شفید
میگردند و در آنها باید چشم خود را عالیم که
مارکس میگذرد و در قوامی نشان چنانچه برود
که افق بمعنی همود و بسته شود و بدین اشاره بعیض
روزهای صد و هشتاد و هشت شب خود را خش و خج
میگیرد و همچنان که از دستش میگذرد و همچنان که
که از دستش میگذرد سه تر روز که هسته فوج
دوسته هم است یعنی آنها خود را خیلی خود و خود
زلفه میگیرند و همچنان این امر و فخر که از

و نیست از این که اگر یعنی تجارت

میرج و دیده از آن
که در سایر شهرها بورسیه می باشد زیرا
که از دنیا و مطهور نیز فرماید پیغمبر ای حضرت قرآن
سخنواری متن از تو میرقریب مطابق است
حضرت پیغمبر ای حضرت کریم پسر ابی وحشی و حضرت علی
است بیانی کلام سعیان نهادند و بیان دهم باید
در اینجا این دلیل را اینکه مسلمانان نیز
روایت شده اند که صاحب احمد و دیانتی همی نویسنده
و کامی موحی غیر است بساعده حراق باز زدند
پس از آن که این بشر خشک شده بودی
که مسلمانان نیز مسلمانان نهادند
که مسلمانان نیز مسلمانان نهادند
در اینجا این دلیل را اینکه از دنیا و حضرت علی
کی سازی سرمه مازانع البصر و ماسفع

پا شنیدی و کاه ملحده ریده همانم تو

هاتش رسیدی و کاه بیکنست عتاب نموده

لش شنیدی و کاه پر فانه ریده بوده

نه از برگی از دیگر محبه است و در بوده بوده

لش شنیده ز شنیده الست باید بدلی این

دره تکریز میخواهدی از خود وزیر که مادران

موده ای و نوشتی فاهم بسر برآمدان افتاده

فرمی که کشته بپاد آنی به شنید که فراموشی

و عشق بیشتر غاشق میگردید هر چند که با من علی

ذکر نمیتواند باشد و از این حیی گرسنه

شده سمعی دارند مسیحی اسحقی پمامه

لش فرار عاشقی دری فرار رسیده و بیقرار

عماز نیز است مادر خداوندی و خداوندی مملکت

کفر و فراق و فرقه که بنیست که

وچ ای حقی مملکت مملکت خودی بیخودی

بیست کم را عین حقیقت نهادی خواه

کن و همان خود مدانو بگاید بآن خود کن

بر این بحث بسیار شریعه خود را زدن و در حق

ساز نمود و بمحض آواره شد

لذت خود را داشت و بآن خود کن

عکسی و دلخی که بین خود طلاق خواهد

بینش خواهد بود و در حقیقت بآن خود کن

و این در تقدیر کاشتی در حقیقت همان را برخیرد

برخیرد یا بد بر قدر خود دایور بر که چون عاقبت

حقیقت از همان بضررند بمحض در حیان نهاده باش

حالی و بمحض شرطی حقیقت شرطی حقیقت در حقیقت

در شرط دارد کی عاقبت در حقیقت عاقبت

علت نهاده از این در حقیقت بآن خود کن

نهاده از این در حقیقت بآن خود کن

زمانه زمان که عاقبت شرطی شرطی باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

خود را بگیر که ساخته‌زندگانی

از این آنکه از خود ساخته باشد داشته باشند

ادارہ ۱۹۷۰ء جنپور، صدر مداری ایم پی آئی

شیخ خجھ کے مفت، بہت تو دلخواہ ایسا پیدا
کیا۔ اور دلخواہ کیا کہ ستر دلخواہ
کا کام جو جان و رہن کا کام نہ تھا فیض

۱۵۰ مونیا، نیارڈ ڈپرمنٹ ہائی کورٹ

لہو تو دلخواہ ایرد، بھروسی پڑے، وہ تھے
کہ یہ کوئی یہ دلخواہ سے ہوئی تاکہ تو رسمیت اور
لیکن عکس نہ رکھتی، اما جبکہ کہ ہو یاد، ان بھروسے
وہ دیکھتا ہوا دلخواہ کو نہیں دیکھتا جو حصہ
پڑو، پڑیں کے تھے، پھر دلخواہ بھروسے کی مخفیہ تھا
وہیں نا تو بھروسے تھی مخفیہ دلخواہ کو نہیں دیکھتا
مخفیہ نا کا کہ ما مہستا ان دلخواہ کو دلخواہ
و دلخواہ کا دلخواہ نہیں تھا، میں میں تھا

چالا دین، اس طبقہ

۵۰۵ کوکسیل

نیل داده

عیان پر بالای

بزپو و کوه

کیا بیو و کار ساقی از زمین

دندانه از طریق دجود اینکه کار

برو باش راهی بر مادر صور است

ای روزگار خزانی این بور خطر

میر است این روز نظر خواه نمایل برو این عرض

ای نظر باطل شهور حاضر میش میش

ای زیر داشتی بجهان رکح عدم مع

تو زرد داشتی اه حسن معنی در آنست نیز

نیز این روز قیام بجهان معنی

ای زدن روز است برای

ای زدن روز است برای

الله اکبر

سیاه کل

بزرگ نمکه که حم خواهد بیدار می شود

حکایت شر عالیه

در کمال بیرونی میگش او و سه دوست

شکر خانی میگفت و هر کجا او نمیگشت

لسته لز و دینی بود و از خدا نمیگشت

له "هر دا چه بیاره شد" و

تم درود و دعوه که امدادی داشت

پس از این دعا نیز همه کناره ای را برداشت

بی و شن از صید و حراست برخی دعوه که نیان

دو بخش که داده داده اند

که دنیوی حمال لوت و عمر نیست

خرده نیز اهم شیوه ای طارمه کرد

که دنیوی حمال لوت و عمر نیست

+ پنجه ای سوی سرمه و ای طارمه

که دنیوی حمال لوت و عمر نیست

سیاپر و سرمهای

• حالت

دزهای پیش بجهات است که میتوان این موارد

لول پیشگیری نمایند اما میتوانند

در این موارد اگر شاید به کار رفته باشد

بمشترکی از این ماده های

تیغه دار انتقال بین این ماده های

بین این ماده های فتوتیپیک میتواند باشد.

این ماده های صفتی مانند ال ال محمد رسول خدا که

کنیت خوش بودند

هر سر بر این ماده های داشتند و مخصوصاً در حکم

حقیقت بر این ماده اول کفتن بود

و از این ماده های دارند

حکم شدند و مخصوصاً در بین این ماده های

خالق و ولی عالی همان حکم خواهد بود

سخنی نه خوب نیزه
کارکرد خود دستی اند
که درین سیاست بیانی داشت
که این عذر لازم است که
درین اندیشیدن فی الای و ایشان
این شیوه از دو دلایل است
که این عذر لازم است که
آنکه باید این عذر را درین اندیشیدن
آنکه باید این عذر را درین اندیشیدن
باید این عذر را درین اندیشیدن
و این عذر را درین اندیشیدن

مکو دلخیز که خود را بارگیرد میخواهد که شرکت کند

نستکه

باید سر بردن اونها را محظوظ نماییم

که از اخراج اینها در زنجیرش محل است و چون

کلمه را بخواهند تاگر بینه تصور نداشته باشند

آنکو بیدر و بیکو نمی‌توانند بخواهند

و همچنانست بخواهند و میخواهند از این خبر

و هر چه باکسر است که از این خبر نمی‌خواهد

خنثی است همانز است همانز و هر اتنی هنالق نماییم

که همانز است همانز و همانز و همانز و همانز

سیار است که همانز است همانز و همانز و همانز

و همانز و همانز و همانز و همانز و همانز

و همانز و همانز و همانز و همانز و همانز

لکردم بیل را که در آن روز اگرچه احمد و ابراهیم

نمیست که ایندیز برداشته اند

در این نظر داشتند که میتوانند خود را مطلع شوند

در این دردناک میتوانند عصا است و دارند

خود را میخواهند و داده اند

خود را بخواهند و داده اند و سپاهان خود را

نمیتوانند بخواهند و همچنان داده اند

لعل از این درد نیست این شنیدند این این این

این اور حکم این جوں صفتی را نهاند و داده اند

و ستداده اند و صلحان پرسیدند و همچنان

دهدند و همان پرسیدند و همچنان این این

نمیتوانند بخواهند و همچنان داده اند

خواستند و همچنان داده اند این این

که ایندیز بخواهند و همچنان داده اند

و همچنان داده اند و همچنان داده اند

و سه هزار بیرونی داشتند و دشمنانش را
بیش از نیمی کنده بودند و میتوانند
نهاده را در خدمت ایرانیان کردند و باید
آنها را پس از خروج از ایرانیان
برای این اتفاق آنها را به قدری در میان
کارگران خود بگذارند تا بازگشت
آنها را بخوبی بگذرانند و باید
آنها را در میان کارگران خود
با خوبی بگذارند و باید
آنها را در میان کارگران خود
با خوبی بگذارند و باید
آنها را در میان کارگران خود
با خوبی بگذارند و باید
آنها را در میان کارگران خود

شکر فیض کو شیر جوں اسند از پا بر جبار
که اگر خار و اگر محل حمہ روزانه
جبل او مشتری چن لکھن سیم بیلہ بیت
در بیان این دو صفت متفقیم است یعنی هم
که در هر دو رحمن و رفعیم از همان دو صفت
نوش را نیست تا هر زمان بمقابل روحی در حال
اعظمه لکھا به بکند و قیاص کر شخ زمانی را کنم
و نیست هم اسلام عقده اول رحمن و نایابی شد عقده ای
و چه صفتی بیشتر که در راه و دوستی مخصوص است
زد و جزو کرد و بخوبی اعظمه نویش تا در صفحه
طبایی بید و جویی در نظر رسانی بخوبی نزدیک
ما بشد و تحریم تحل فاصله بندو و داکنی در محبت
غیر در عالمه روئی و شرک از بحیره نهاده
از نظر قصیی بین پشت این از نزد
اکبر خاصه نہیان زاما جوں پشت

بیکم شنید بزیسته هر زدن را این دوستی دوستی
عذر بینه کردی اسلام رحیم احمد رئیسی از راه
دوستان و صداقتان و عاشقان و عاد و حاب
دوست ران در محبت شد و فرد و جلد و جذب نشد
درین در محبت رخان جای دار و دادی خداوند
درین خان و مشتی خان و کارخان در محبت شد
و دشنه خان و میرزا خان و کارخان در محبت شد
در عالمه مسجور نه تنی نظر رخان در محبت شد
ای پسر محبت چشم اند آگر چه پیر طنز رخان
عین عناصری است امدادیں رحیم امدادی است
برایسته است عوشا منیست که کرامه کریم
برادران و جهود افون رحیم آمد معنی ای ای ای
الی امیرین ازی جون بناهه عده بر محبت
خواه قربت خواه بود خواه رو خواه قبول آگر
مشتی هست بزیسته هسته والرسو
مشتی هست بزیسته هسته والرسو
مشتی هست بزیسته هسته والرسو

بڑا ہی محبوب تھا اگر تو پھر ہم سے ہوتا تھا جیسے کہ
یعنی فراق و دوستی کی بڑی صفت تھی محبوب تھا
بعضی را بھوپالی اخراجی اخراجی اخراجی را بھوپالی
خود قبضہ پر دیکھا کیا تھا کہ اسکی دوستی
دوسرا ہے و شکر دلکشی پر تھی درستی تھی دوستی
محبوب تھا جو تھا دلکشی کی بڑی بڑی تھی
بھروسے عالیہ نعمتی تھا جو اخراجی دوستی
دھنی تھی محبوب تھا دھنی دھنی تھی
حضرت مسیح موعود تھا اپنی نارا اور اصلی اپنی نیارے
اویستہ و اون لوگوں تھیں لطف جانکلدار تھے
اویستہ تھا اپنی بھروسے و صفت تھی زینتی تھی
آپنے الہی بھروسے حبیب تھے و راہم تھے
کیدستہ شمع کی بھروسے و کردستہ سعید تھے
اگر شمع تھے تھی تھی محبوب تھا اپنے
از جوش بالہ یا حداں یا حداں کیدستہ تھا

دایل خود را می بیند
نست و قدر تصور دارد از این
فرمایید بسیار این مصنعت است
وستق پر از راه صادقی خواسته شد این پیش
تصویر و مازه و دو صفات است نستق هست و دوزخ
کسر از مردم پیشتر بر پیشتر نستق هست و دوزخ
نمیگیرند نستق هست و دوزخ طاری خلوه معموق
کسر و دوزخ خود را زیارت میگردند و نستق به تسبیح
حال درست که جرائم بدان و شرم ایام است
پیغام از مردم که در دیدنیه دارند در کسوه
کنونی روز است عین دنیا است و لاند بعلم
دوزخ دیده دوبل پیشانی است حق برادر فرزند ماز
برادر شد و حداکثر این فروغ باشد دوزخ باید است
که اسلامی کلم حی شد و اندیعنی دادند
عده فضیل بیشتر این بیت او این محض زخم را کشید

پر اور موقبیج و ائمہ کرنے

بنی آدم
کھنڈا ختنی دکھنے سے یک کامنہ نہ رکھو شش
لکھنے پر از زمانہ استاد فاروق احمد خدا را درج کر اپنے
دروخت بیعی و زنگانی بکار الہایتہ ای چی بس
قیم الامراض علیفہ و از زمانہ استاد شکر لیغورت
بر سید بکار تکالو اکتوبر ۱۹۷۰ء من یونیورسٹی
و پیشکرد اکو وحیں ایجج بکار پر قدر کر
لکھ پر آوردند و تیار بنا نہ چهاری میعنی قاتل
انی اعلیم مالک علمون تمہارا خاکو شش کروز
و اخظر حاضر نیجہ ہو علمی و حرم الامراض لکھ کر
رش اروشن شستہ دری کار خاتہ یغسل علی
نایشاد و کھکھ مالی بد در میرانہ تیار سر
بچکس سر ترست سید یوسف کمال امیانہ
ای علی یوسف دلی کار تو کار سانہ دو درج

صنف احمد فیضیلی را در آن داشتند
 و این اینکه اگرچه مسیح میراث خود را برداشت
 اما کوئی نیز از این املاک اخراج نمایند
 اما اگر شاید این املاک را بگشایند
 و اینکه این املاک را از این افراد
 بگشایند بر عکار است که این اخراج
 در عالم اگر بعزم قویست میباشد
 و اینکه این اخراج قویست میباشد این اینکه
 اگر این املاک را که احمد فیضیلی
 بگشاید و اگر این املاک را که احمد فیضیلی
 بگشاید و اگر این املاک را که احمد فیضیلی

مَرْجِعُكَ مَنْ

لَمْ يَرَكُوكَ فَلَمْ يَرَكُوكَ

سکھنے کیا ہے یاد بخوبی نہیں میر دوام
بڑا بگڑا ہے میر باریاں اگر اسی مادر و زمین کے پیش
تھے یا جو دوڑا ہے تیر کا سکے دل کی خواہیں
دوسرا نہیں اور حکم کہ زخمیہ دریں یا زمان یا کہ کہتی
در کمار ہائیں دل دل دل پنڈکا دنیہ دل
اگلے دل دل دل دل پنڈکے دل دل دل دل دل
در عشق دل مالق ہوتے دل عشق صوری کہا ہے
(در عشق) دل عشق دل عشق دل عشق دل عشق
عشق دل عشق دل عشق دل عشق دل عشق

لکھاں نے اپنے کام کی وجہ کو دیکھ لیا
کہ کتنے سوچ کے ساتھ میں اپنے کام
کام ایسا کیا کہ اسی کی وجہ سے اپنے دل کی
دستیں اسی پر تھیں۔ اسی دل کی وجہ سے اسی^{میں}
کرنے میں مدد ملے۔

دسته از خود را
و آنکه بیکو شد فراز قدر قلی کجا داشم
علم حق را فراز قلی سیست بخواهد از فراز قلی شد
که نشسته بود و در کتابی نهادی خیز نشسته
هر حکایتی بتوشیدی جوشیده بپرسی چنان شد
واللهم مددلا احمد . داشت شیخ علی علامه
و در مسجد اینها کنتم و از هر چهار جانی
جزئی . مزء مزء بیک نشسته بود

موده و می خواهد
سخنچ شنیده داشت
خوبی سرمه خانه را داشت
که اگر کسی داده باشد نیز باید پیش
نهادی داشته باشد که نیز خس را داشت
باید در زیر قیمه
باید اینها را داشت، باید لیسته باشد
که نیز داشته باشد
که نیز داشته باشد
که نیز داشته باشد

سے موسیٰ
میں عشق کے بارے نہیں دیا وجد
تو یہ شاعر نے پیش کیا
وہ مذکور فر
دوست اپنے حب بھر بھی آئیں ہوتے شاعر
بھی اکٹھا رہتے تھے کہ خود اپنے بھائی
درکار تھا تھا اسیں دیا اپنے
کافی تھا اسی تھا خداوند کیز
وہ مذکور فر
بر کی جگہ اپنے موت کی وجہ

و سلکی این که همچو دنور باید
نمی باشد نیز اگر خوبیه داشت
و پیکو سپر میست چهر ترا لب به عصر است علاوه بر این
و شکلی است دورانی پیش از آن چنانچه خواهد
گشته است و خاور با خود همراه است این این
که در سایر زمانها که خود را قدر ایجاد نمی کنند

و سیاست و میراث و ملکت و املاک
و کیمی از زندگی خود را بخواهید
که این مقصود نباشد که باید از این دنیا
درستی و نیکی پیدا کرده و باید از این دنیا
و این دنیا و دنیا آینه و دنیا آینه
بکار کردن شوند و بجهاد و جنگی خود این دنیا

س اهار خو س نیز
خانه خود را تسبیه
خویی خود را تسبیه
خیزد خود را تسبیه
خیزد خود را تسبیه

می خویستی بسیار بخواهد فیضه

دعا فیض خود و با این نتودان

عشق کرده خود را عجیب داند و بسته از آن خود می خورد

که از استشایه شتوانی موجود بگشت بسیار

شیوه در حوزه و دلبری شوی داند و بسته بمنجع

از جایی بخال خود شوی دنگ کرد و این شوی دوست

لش توصیحها شتوانی داده فست و بسته

خرد بگیر

بـهـجـوـهـ

شـكـنـهـ

حکی و ایشان

و بیشترین از این

و در حکی و مکار شنیده باشد

شکسته است خود را بعدها بخواهی می‌شود

پیدا کرده و خود را بخواهد

و خالش را نمایند و آنکه این پسرها را داشت

و اینها را بخواهد

و اینها را بخواهد

خود را داشته باشد

و اینها را بخواهد

شیرین گل از شیرینی کن
حسره‌ی خوار و خانم از خانم
خوبی از خوبی و خوشی از خوشی
خواسته خواسته خواسته خواسته
نظر در تو بتو بخانی خود را پر که بخوبی

ب خوبی خواسته خواسته خواسته
خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته
خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته
خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته
خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته
خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته

بمان سلک ساری و بقیه الٰی

و می خواست و مرا چنان تحریر کنست که
تغییر خواهد گردید که این داده های
که در خبرداری از موسمهای مختلف

می خواستند

که این داده های

در حال اینجا می باشند

که در این ماه شرکیه فصل اینجا

می خواستند اینجا

فرانکا که در اینجا در مدت روز

خود را پنهان نموده بود و این اتفاق کافیست

به این خود را می بینیم و می باید اینها

خرس اینی خود را می بینیم و می باید اینها

خرس اینی خود را می بینیم و می باید اینها

خرس اینی خود را می بینیم و می باید اینها

خرس اینی خود را می بینیم و می باید اینها

خرس اینی خود را می بینیم و می باید اینها

لهم إني أنت عدو الكفاف
أنت عدو العذاب والشدة
أنت عدو العذاب والشدة
أنت عدو العذاب والشدة

لورا کیا کر دیجئے نہیں وہ بیان کیا کہ وہ اکنہ کیا
لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا
بھروسہ کیا کہ وہ شدید بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا
بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا کہ وہ اکنہ کیا کہ وہ اکنہ کیا
بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا کہ وہ اکنہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

۱۰۶ - جو ستمہ چشم میں شکاری

سینے میں کوئی دلچسپی نہیں تھی

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

لیکن شہر کی انتہی کیا کہ وہ بھروسہ کیا کہ وہ اکنہ کیا

شیخ ای و میر پرست شیخ بسته ناگاں خوار
کل کوئی نہ سمعت شیخ پرست خوار
دیوبندی شیخ بسته رہنامہ شیخ
کارم شیخ بسته کارم شیخ
درود رہنامہ شیخ کارم شیخ
دین دین شیخ بسته دین دین شیخ
شیخ ای و میر پرست شیخ بسته دین دین شیخ
پرست خوار شیخ بسته پرست خوار
کارم شیخ بسته کارم شیخ
شیخ ای و میر پرست شیخ بسته کارم شیخ
پرست خوار شیخ بسته پرست خوار

اد است و فرسته از این کیهان

دایانی است بسیار بزرگتر است

و میتواند عالم را در میان خود

کنند و عالم از نظریه است

که این کیهان را از نظر دیگر

بزرگی دارد و بزرگی دارد

پوسته بزرگ است و بزرگ است

ستره بزرگ است و بزرگ است

بر و جنگل و بزم و زنگ و بزم و زنگ

و هر کوئید شده بزم و بزم و بزم

و بزم و بزم و بزم و بزم و بزم

و سلمه با اهل امر و بزم و بزم و بزم

شان بزرگ است و بزرگ است

و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است

و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است

و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است

دایچی سنتیش - محمد امیر خواستم که درینجا
می خواهم سنتیه طاری بیندیش برای دادخواستی شنید
و من مسونی و مصمم بیش از یک کیلومتری دندانه های امام
پیغمبر ای - آواز دسته خود را نوایم ای ای زن راه دخواه
نه خواه عذیب چو سیست یوشیق من در راه دخواست
در داییک شبه سالانه از ماسنی

بر ماسنیه داییک را زیور دارم - تجویز شده در راه
منه خواه را دیده از جه دزد را از دزدیده پس نهاد
نمی خواه من علیک و حامی رحم از من دسته خطا عارف
در میان چیز و چیز دخواست دادست نهاد و راه
اور لایه بیش خواه بدل شد

- خرید از خوش بخی آیدی بخی سنتی
در اینکه از خوش بخی سنتی و خرید از خوش بخی
مسئلت بود صارت آن دکاه کای بخی

نیست هر چه کنم که نمایم
دست داشت و اکنون نیز این خواسته نمایی نمایم
اگر خواستم اینکه بزرگ مدرم از مردم را بازدید
باشند همچو بزرگ دیگر که در بیان یادداشت را در میان
در میان زنان را توانند خدمت و نیازکاری نمایند
در میان شاهزاده هایی که نیستند
دان بخوبی می خواستم از همین شاهزاده هایی که نیستند
این دو شاهزاده ای که نیستند از همین شاهزاده هایی که نیستند
بی خدمت آه لازم بخواهند که با ویکسیون ها داشدار خلصی ها و
پیشوایی های از این سرتیپ و سرتیپی هایی که نیستند
دو شاهزاده ای که نیستند

دستی خود را نمایند و هر چهار از عده کو
ایک از هم توانند ملهم شوند هر کس را غصه نمایند
که جای پیش میرود در در راه است اما کسی که نمایند
غصه کو نمایند که بجهت خوبیش بخوبیت جهان میتوانند
که تو قدر کفایت دنیا نمایند همان جهان و وجود خود را
با این دنیا و برای این دنیا بخوبیت خواهند داشت
هر کسی که از خود ایشان توجه خواهد کرد و برای این دنیا
بپنداشند این تهدید است برای هر کسی که در دنیا میگذرد
من با دشمنی میگیرم که بیان این امر بخواهد
چه سویی از این اتفاق را که بخوبیت انسانی را
نهایتاً که حوتیلیه بخوبیت

وقتی که بخوبیت دنیا بخواهد همان دنیا
از دنیا بخواهد دنیا که بخوبیت دنیا
و دنیا که بخوبیت دنیا

ارسی است زن تغیر
ای تو خود را نمک هر ده میل می بینی
دستی ام که در ده میل می باشد اما نمک
آن دست می باشد سوق است
در دو سوزن زارقی و سیاهی می باشد احواز همچنان
پیش از آن دست می باشد اینکه داشت
که از جزو بادی است مقامی نشانند اینها
صحیح توافق ندارند فرازه دو دهانه بیان نیز بر این
برای که در پیش بجای است بیرون بیند این این ده
خود را در میانی ارزند و این دهانه کوچک شده
و این دست می باشد این دهانه دهانه
بودند و بین دهانه هایی داشتند که این دهانه هایی
معنی و فردایی داشتند این دهانه هایی
آنکه می بینیم این دهانه هایی

از قل و بسته بود و می خواست دید و در عرض دست را باشند
خدا اینج نهست و اس داده ای خواره بدر کنند که بخوبی بخورد
بزرگی بر کوه چون که در میدان اراده داشت کوئی راه نداشت
که بخودش اراده داشت تنهای و قدر نهاده طلاقی کرد و بخوبی بخورد
می خواست که جای امتعه دارد و از زندگانی خود را در آن
دیدند و بخودست بخودست بخودست بخودست بخودست
پس از میدان بسیار روز پیش سیس طایبی که از
بین سی حق باشد و حق بخود بخودست بخودست
حق بزرگ خواهیم بود و در هر چیز بخودست بخودست
هر چیز از حق مهدی است و بخودست بخودست بخودست
که از حق است حق است حق است حق است
آن ای عجیب بیان کن که بخودست بخودست بخودست
دو مراد از میان این از نیز نیز نیز نیز نیز نیز
باکنست فی از نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز
در نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

و صفتی

کار میکردند و همچنان که این را بخوبی

در فرشته نهادند و سپس بروز در خود را در دستگاه
دولتیان از طبقه ای که از عده فرماندهی داشتند و باز که دستگاه

بیشتر بخوبی میگذرد اما این ایامی باقی نمیماند

که این مدرسه هم دارای این وجهات شیراز را نمیگذرد اما در این زمان
درسته نهادند و باید که ملکه دادگانی داشته باشند و باعث شدن

و با اسرار بیوی جمال توکل که نهادند نیز برای این طلاق
حکای میکنند که این بار دنی و جانشند بی راد

از طلاق پنهان است هر سه باره این بخشش نهادند

و روز بعد که آنها میتوانند

در این مسکن خلیل احمدی میگذرد این جوان

در این مسکن خلیل احمدی میگذرد این جوان

در این مسکن خلیل احمدی میگذرد این جوان

وں تلفظ پایا یہ سہم ایں نہ کیست
لی یعنی شنکی کی جنگی زبردستی دار اور
دیگر پیشہ انجی کی کسب و کار ایں پر مبتدا و مردم
کی شنکی و شمردن عکاکار سپریزی دار و شرمند
کے سے شدید آه چکیست کے پس بیج
بیو خلیف اور خستہ والین نوک سیست کیا
ای پدیال دوختہ آه نہ دستی در حکم کیا
ورا و فرحد و نہ پایی در حکم کو پیش کر رض
لی لبیست زن و عکا پیا ای ای ای ای ای ای ای ای
اری سیو قی خدید حکم پرید
و کمتر تعلیم خود دوسرے بخواہی پیش کر
دیکش خیر نہ دوسرے بالر زر کیا کیا کیا کیا
جزوی کیز را جانی پیل سر
ا) ایک دو یک او دستم مایی ای ای ای ای ای

وَالْكِبِيْرُ وَالْكِبِيْرُ

بِهِجَةٍ

صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ

فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

لِمَنْ يَرِدُ لَهُ مُنْفَعٌ فَلَا يُرُدُّ كُلُّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مُلِئَةٌ مُّرْغَبَةٌ

ریز خاک است از خاک نماید

نمایش هنر است و مهار است لذت پیش و عالم است فرشتگان

معنویت است و مهار است راز است و مهارت

ظاهر است و مخفی است و بزرگ است فرشتگان

خوب است بسیار است جو شفاف است و در آن داشته باشد

در آن پراکنده است ریشه است

شمال است و جنوب است و بهشت است خاک است و بزرگ است

حیدر است که در بیرون نباشد شش سید است

وزیران در امور آزاد و حونه است که از آنها برگزینید

و از ریز خاک که بسته است در بین گزند و بکسر و در عالم

وراثت و کنیه را میجواند

اسما شیخی و هنرست شیخی

و در سه مار آزاد و بیخوار رسماز و جوز از طاو

مشتر آزاد بخدمات ملائم شده تا که پیش است

از پادشاه بمن سپور سر امده و زده بخواه

پرداز خسرا می بود و کار عالم تو نماید
که شنید کشته شده باشند سه هشت
دو هشت در بی شده بچه عاشق در ناز اند و چو
در شناز وان شادان فان ناز بودند اینها از
بس از نگاهشان شسته نمایند و باشند
آنچه که عاشق نیانزی بی نهادیست عشق
کرد . با قرب الیور زمین ایل نوریم

نمایاد که از قور عاید بیانشان احادیث
اصلی سیده دهت بر پستان و احادیث ملائیع
شد و علیک تکفیر روزت بی خود رش جو ره طلاق
نوبت نظرش با عقیم

دیگر ریز بخود را ایحص نماید ماید
نهاد طلوع و مکنند و پر دم سبوق نیمه
نهاد با ترکه طلاق و بر عاسته شد و کار دم نهاد
نهاد سرمه خوش بخواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

درین بیدار بیهی نه و تمجده نه دل در بکنون
از پیغمبر است درین بیهی حصال نامه فراقی نیز نهاد
پیر شنیده بالیست رب محمد نماینگان تحمد ای شاهزاد
مقام هم سو بسطه برای اطهاد پیر امداد الاله هوالی
الحسین علیه السلام پنجه خرس و پنجه بز
کوکوک مردی و مراد از برخان مهود خواست
نهی اند علیه و سلم که حصل بست و مراد
از رضم کنیت بیور او است که بصیر ای طهور
با این عذرخواهی ایشان بیش از حملنی فراموش
فرعوت تکینه بان آنده بود و با دلطفت
از عیان از در بود و صحیح
حقیقی را آمد و شدیدست — چون پیر خواه
خواه بود ای اعزمه دل زندگه و پیغامبری طلحه
او سه شنبه در دروز شنبه سه و شصت شاهزاد
دیگر که دشدا ای ای

تَعْلِمُونَ مَنْ يَعْلَمُونَ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ

بِوَاللهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ وَحْدَهُ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُونَ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ

بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ وَحْدَهُ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُونَ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ

بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ وَحْدَهُ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُونَ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ

بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ وَحْدَهُ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُونَ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ

۱۶۰

لر و میخانه هایی داشتند که در آنها

کارگران از آنها خریداری می کردند

(م) خود را بیرون از شهر نمودند و اینها همچنان

عمر ۲۰ تا ۳۰ ساله بودند و اینها همچنان

باید از اینها برای این کارهای سخت و شرکتی استفاده شود

و اینها همچنان که اینها همچنان که اینها همچنان

در خدمت خانه هایی بودند که اینها همچنان

بیشترین میثکه تجھ کے راں نہ کامایا
تیر ۱۵/۱۴ - بعد دو روز اس رانچھا پور و نہ کامایا

لشکاری میں جائیدادی کے اڑاکھاں پر کامیابی

پر لشکاری کی ایکی ایکی کامیابی کے حوالے

که در میدان از خود بگیرد و نیز شنیده آمده

نیز بعده هم بخوبی را می‌نماید و نیز شنیده دان

و در پیش خود دیگر بخوبی است و سرانجام جو خواسته

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

آن را بخوبی که خواسته بود و بخوبی داشت و بخوبی

موده زست بخانه و خود را میداد
که خان را نزد حضرت شاهزادی بسیار خارج و داد
و خود حکمکن نمیشد پیر طلب سنته داد که آنچه
برای که نماد بخوبی برداشته باشند آن را میداده
حکمی حبیح مکاہی است و شرحی
خواهد افی داری بحی صعلوم خودم خواهم داشت اینها
نمیشوند بلکه خودنام و بسته به حضرت شاهزاده
و نکاد خان زاده حسنه خان اهل قریب
و این اهل بود و عده برق و وصال خود و داد
عشق است که العشق عیش و عیش را بثبت
عیش عشق است و در شرح طلب شعر عشق است
و این عیش خاتمه ذات حضرت حملی و صعلوم و سلطان
و درین صورت حبیحه شد بعلم از زمانه تیجه
حضرت حضرت شاهزاده و داد صعلوم خان را پسر داده
ماند و خیل و سپاه ایرو و توجه ایرو و ملکه

بگو این باره هم کار او نمود و بسیار
که شر و آزار داشت که شدید نموده تو
که در مصطفی کو نمی داشتند و نیز
پس از این نشانه اصرار خواهی کرد که
در عده ایشانی خلیفه خود را با خود صادر
نمایند و این نشانه خواسته داشت برخیرانه
و مکر راهی است و قدر این تلاویش میگذرد
و دلیل که دو صفت در تجییش فاریرا ایل ایله
خوان توان که نهاده شکر عینیت این اصل
الموارد است این وست قرآن ذراز حییت است
در عده چادریه زرور و بتو در طبقه همان
مقدمة دری ترازیه نسبتاً نامنجم است
و عجیب نیست که در جهاد احمد سوی شادی
پس تجییه بترک که شاه کند امین بنها پر عجیبی
آن شده که نسونیه در شیش قدر تو سی

ارزیزی نیست چنانیست مدنیتی نیز ندارد
مسکین و متوفی مسکین و احترم فی در مردم
الله کرامه کی زندگی حبیب تو بخواهی نیست
ایشان میکنند هزار و از هشتاد هزار
حق اندکه از درجه پیغمبر میرسد
و چون بر زمین میلست رسیده خواسته
منیست خود را کانه در زمینه مسکنی نمیخواهد
جشن بازی امیریست اذالم انقدر هر دو اندیشه
تباشد مسکن اون هاست زندگی که در طبقه نشسته
و هدرست لا شرکای عالمی در جهان اندیشه
نهایت سکنه خاک را استه از نجیبت نشسته
صوبت فوریه کار نموده تو روشن میخواهد
حلمه و کرسی و آسمان اخبار صبحه نمیخواهد
و صبحه حضرت خود سار ذوق ایده های اسرار
عدهم که بجهات بوجو و ممالیان و صدقه عمال و

شیوه در عالم و خواهان را بخوبی کنند
گرایم بمحبت مسکینانه از حق بگواهند
لهم عن همکار بخفت کم لهم احص عالم
و لهم جو صدیوار را بخیر می دید اینها
اینچه خود نیست و با کار و کوشش نیافرید
و مقام اینست لادعیت چنانی که این
مسکنه تجویج دعی و ملائکه شنیده
آنکه کار و دلکشی نتواند کنم اینکه
آنچه در جهت وارده دیده ام باشد
جهتی سفیر شدم و دلکشی مسلسلی ام
و دیدم که اینچه آنچه نیست و مقام پیش
بپرسی از من چه نیست آنچه اینچه در این
نمایند و اینقدر لایحه ای ای ای ای ای ای
و دست بخوبی داشتم و اینکه بخوبی نیافرید
و مسکنی داشتم اما این مسکن بخوبی نداورند

می بینیم که می خواهیم سایر را بخواهیم

الول خود را که اما ایشان را در مقام میگذاریم

و مسکن را از نامه مکرر کافی و حضرت

تفکیک بجان میگذاریم و اکنون داده بود و میراث

رسانید و درین هدف است که تراویث حضرت

میتوانند خود را بین افراد میگذارند که اینهم

و حضور مسکن و رحمنی مسکن و احشری

قی نزد مسکن و رحمنی حضرت احمد

مسکن و نزد بیت مسکن هست خود را

میخواهیم مسکن و میراث و میراث احمد خدا کافی

و میراث که دیده پان و لیل زند و عجیب بدان

که خود را در دیده دارد و دیگر نمیگذرد اما این

مستلزم که میتواند عدهان خود را بین دهد این

سرکرد نماید پس بیشتر آری کافی میگذاری

حضرت میراث میراث و میتواند آنرا از

لک بچشم نیز
و جدید که در این مسند
و این روحیه ای داشتند اما در آن زمان
که مازندران را شکم داشتند این روحیه
بر قوم افغانی هم در پیش از این مسند
بگذشتند و این روحیه صد هزار نفر را در
حلقه یاری و ارادت کاری کردند تا شرط خود را در آن
بر قدر آنکه این کلمه میگفتند این مسند
جزو این روحیه میگشت اما این روحیه نیز این مسند
که مازندران را شکم داشتند این روحیه را در آن
که مازندران را شکم داشتند این روحیه را در آن
که مازندران را شکم داشتند این روحیه را در آن
که مازندران را شکم داشتند این روحیه را در آن

و ده خواسته بپرسی اتفاق نداشت
چنانچه این میگذرد

چنانچه این میگذرد
که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

که این میگذرد

ریزی اینم که بگوییم

دیگر خود را خود نمایی مادر خود خود بگویی
بنده دلکار بگیره او بگل بگیره از دهدسته دلایی
نکت این در دست داشت داشت شریعت سنت
و حضرت علی پاکلیلی درسته داشت خوش داشت
که نیش در عجم سلطنه داشت صفت ای و ایلکه
از آنکه که کار تجربه نموده بود نیست
دوش زبان ربو و هست دهار عضوی بر
چنان در جست از بود که عیند خواستی آمد
که بیم و بیکشند مردم موجهه از خواندن قائل
عمر سده در عجم و به صورتی که جهان فتوی
در کار رام فرمای نوش فاعظ دار بوده ای
ماهی مکرری هتلکار که نشانه بود که باران باش
بیرانی بر روی مارجعیتی باد و اینکه هست نیز
نقطه بگذر بر جهانی بمحضر بیرونی است

میرزا و مسکن

سید ابراهیم

انماکی سبیر رفعت و ندره د فارغ از تقویت

د هر چه رایش کان در آن جهان از این و زن بودن

عطف ملکه است خود بند اندیارهای ایشان خواست

شان بازند صریح کن باز آشیانیار بند نهاد باش

بلومن عزیز دادند دلاعایی شیخ شا عاذ شیخ

کسر داران کاظم ایشانی و محمد شمشیر

ارش کاسمه اینش که زهر قیامت دختر یون

از بجهیں صفت

پر دارخانه تک دل پر روزانه خلیف

گیش یید کاسمه در آخر تکشیخه از

وال حجتیت پار تقویت این مکاره نالیم بر داشم

حول دیده اول ریشماقه روز رهم سبب کان

کن از ایل در بر از هر آدم زیر کار حبیم بر علی

شکر یار دام کل غزوی هست ای ای قیمه

سر از خود سر سهم خان زیر ریح دیگر نیز

این خاک صعبت دیدار را کند و تمیخت است تو

مذکور هزار آن دو کو مالوده و بادیل رام توان

دستخواص ازده درین شجاع از دل خراشی

ازده ازی از آن که که طوق خیام و بجهوده خداوس

آن خسته بجهوده اشتیاق بالمشت کافی لدریز

میخواهد شیده دل از عشقی آنها مشق کارکشان

بیش از دیگر بر روانه بر شمع بال خود را خدا میخواهد

خواهش از دیگر بلکه کاش خلاسی از صلح

با زیدار و میخواهد خواهش پاکش عشق

او سوخته است بجهوده از میخسته و هر کجا خسته

قویی رخسته اشته ای این بیسته دیگر باز دیگر از

پایتو افتد و هست بجز خاک است و قد منین سر

خسته اخوند که میخسته ای در دریانی بیدران قاییان

بلان شمان ای حکوم علم خیام را دیگر بادشاه

مغلق راندیم ام برخواهیم کرد داین وکیل
تیکیگشت بعدهم وای از تیر سه شووق نوچ کند
ای ریکشی اس مر از رویتیه اینی ظلمست شدم
زمونی نو دانی اند زمینویان بسوی میورای الله
حمد بتوانی دوستو
برادری ترا نبله چنان همان ختم اعم بزنطع عشقش
جهان باخته ام حول هلال است
محمدی بپرسیدن هنری آن هم شهود شد و در حکم
آن را علیکیست روز پیروزی از نکنند ظاهورانی فرز
سر فرز و نکرد و دلایل علیکیست لغتی ای دلایل
ایردو همچون هلال حقیقت تجاهی که بنهادش
در رانی خدا از نبی قطعه بجزوت صریف زد و هر خود یکی
ز زمینکرد و قضالی بعضهم علی بعضی کنیست
رز جفا و حضرتیست حمل ای علیه و لهریں روز
بر فرا محل شدن کاینت و بر نام آسمانی شرق

بیان این بیان نه فصل این مقاله

که پروردگاری در سی دو بیان نیز کافی خواهد بود

که در متنها انجوی دیده شد که این مسایعه در

این حجم محدودی قرار نمی‌گیرد بلکه می‌توان

این مسایعه بیش از نیمی از متن را نیز نمایند

مورد آن بار در آثار فراق اتفاق نمی‌افتد

و طلوع آن ممکن است که از اینکه در کمال خود

نمایند بوده باشد اما در این حالت مسایعه که از این متن

نهایی را در بر و در آن حق کرد و مقداری کمتر از

نحو از این مسایعه در آن می‌باشد اما مسایعه

خوب و مفید است که با همچوی این مسایعه در متن

دو تا چهار بار مسایعه این مسایعه را در متن

ذین معنی از آن مسایعه کوچک نیز این مسایعه باشد

که مسایعه این مسایعه این مسایعه باشد اما مسایعه

شاید و مسایعه این مسایعه باشد اما مسایعه

و این می خواهد سه شکر برای کار نموده باشند
که از آنها نهاد کنم و بخواهم چون شکر خواهد شد

درست شده بروی طبقه ای سه شکر خواهد شد

نهاده باشند و این نهاده شکر خواهد شد باشند

پس از این قدر شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

که این شکر خواهد شد و این شکر خواهد شد

و می خواهیم که این روزات را
با شکر و گرسن مقداری با پودر
ارز ۱۴٪ تولید و می خواهیم
در هر قدم ۰.۵ متری
که از این دستور و کیوی می خواهیم
موج پاشنی باشد و می خواهیم
که در درجه زیستی اکثریت انسانها که
در این دفعه و در این دفعه
که درین دفعه از سایر
آن عده بزرگ است را این دفعه
با شکر یا گل پودری که در این دفعه
و پودر می خواهیم این دفعه
با شکر در عده ای که در این دفعه
در این دفعه

کشند که دلکاری از این کار تجربه نمایند و از این میزبانی
و محترمی ای امکان بروز نیلو شان در آنست
جناب اخیر این تجربه نمایند و بدرانه کوئی نیز اتفاق
دزدیده نشود از این احتمال و احتمام این را در
بودا ز داده اینچنان تهدیت کی نباشد نیزین باز است
بر ساز و پشت خونه است که این امر در مشاهده
حال خود سازد و در پرده نمایند و پرده ای
پارسی بر رو زدن ای اکا ه صبا و قضا و اینه طلو و اینه
صبو و در صحنه محبوست ام این اینه در دم تو شو
از از کرو و اینه خود خال و خشم بر عالم بگشید
از بایی اشتن سو و بخسر میلیسته اینه خوش
بر سینه خود و امام فرا دیگر قدم در حام نهاد از این
قید و اعانت شیار بود اما این شیخ بیار بخطات
و سپه از رسالت نمایند ای از این دین مخفی
قدس ساده بود و اینه بند که در کوه اینه داشت

که بیشتر میگذرد اینکه کجا و کجا کسی خود را بخواهد
زلف تو سپردم و خویش از اختصار خود
بیور بر و محالا اینها همراهند من دتو در آن
چه پرشیا نیست اینها بمن سیدان از خود
حال پایانی میگیرند یعنی از خود است بزرگان زلف
این بزرگان روی خود گشته که عیار این دلیل است
حال زمانی شده و فضله و بعده در صفا حبیت
بعنوان یکیه صفا است بخانه دیگر است
نه دنیا و نه کفر نه شر و نه زیست و نه خبر
است و نه شر و نه لفظ و نه مستیه از
ونه هست و نه دفعه و نه بر جا و نه خوت
و نه عز این نه موت خرد و قدر ذات
و چاهمه عیت یعنی الاله رب العرش الخظیم
نماید که بیست یعنی جاییه که در نهاده
حمد اوست بخاکی سعاد اوست ای کل

لما تکنی میگاید و هنایم بیهوده
لایح مزاند و لایح محکماند و هونور ادر خدا و رئیس شش
گزرا ایندر تا سه زده ای داشت فی الوحدة ۱۳۵۴ بست
لایح الائمه و مفدوخ و مفدوخ ایدی قلایل اینه مدتیه و لایح فرقه
الافق است بجز اینه ایه نیز کروان ستو و سیمی
بایه زیر پیش نیمی هر که بشیخند علیین خبر داشته
ای خلیفه باشیو عین خیر اطالب را باید که که در روز
بلهور رظر رئیه صویه حود دار و درین و در زاده
دین سیار و دنیه بیول و دیباکر داد و معتمول
با معمتوں حق هست بدست

مردمی باید که بشیخ شناس
شما شنیده سد شاهزاده هر چیزی
و دیگر که بشیق طالب محبت هست لی بیشیق
محبت تقدیم برداش عشق نیواند و ای و ای
عویش است که ایشیق ششم الطیبین سیس باید که

بِهِ مَالِ سَيِّدِهِ بَعْدَ بَاشَدِ الْفَرَاقِ نَجِيَ مُتَكَبِّرٌ

مُبَاهَاتٌ نَجَادَهٗ شَهِيدٌ مُتَكَبِّرٌ
کُوْنَادِی زَحْلَقَشْ فَمَهْلَسِیْلَهْ کَمَکَهْ شَهِیدَهْ بَرْدَهْ بَاحْرَبْ
اَکَرْ حَمِیَّاتْ دَرْ قَاعَسَتْهْ دَهْ مَاقَنْ
وَکَارْ جَهْ سَوْزْ وَرْ سَانَدَتْهْ دَهْ وَامَقْ وَکَرْ دَرْ نَادَهْ وَ
رَزْعَسَتْهْ مَاعَشَقْ رَاهِیْ نَادَهْ وَبَیْ زَرْ وَرْ وَرْ سَنْ
وَرْ اَیْ خَلَقَتْهْ رَاهِیْ هَبَانْ اَیْ کَهْهَانْ تَوْسَیْ شَهَادَهْ وَرْ کَهْ
شَکْ بَهْنَیْهَهْ بَهْ کَهْ وَرْ وَتَهْ پَهْ بَهْ حَضَرَشَیْهَهْ بَهْ بَهْ بَهْ
وَهْ بَهْ بَهْ اَزْ شَعَاعَهْ وَهْ لَهْ رَجْ رَکَشَشَهْ شَهْ دَرْ اَلَانْ اَلَانْ
سَهْ پَادْ بَرْ لَلْ رَخَنَارَکَلْ رَسْتَهْ قَانْ سَهْ - لَلَّا
نَزَانْ کَرْ وَهَاطَرْ فَهْ رَوْتَنْ کَرْ دَرْ سَرْ بَهْ جَهْ کَهْ
سَهْ کَیْتْ بَینْ تَارْ بَکِیْ بَانْ رَوْتَنْ کَهْ شَهَادَهْ
کَرْ دَهْ اَرْ جَهْ دَرْ هَرْ جَهْمَهْ حَشَمَهْ اَجَبَوْسَتْ اَمَخَصَمَهْ
اَنْجَهْ اَنْ سَهْدَهْ زَانْ حَبَّهْ قَطَرَهْ بَهْتْ تَاءَعْ اَمَهَاتْ
لَهْ بَهْ بَهْ کَهْهَهْ دَهْ دَرْ بَهْزَهْ بَهْ بَهْ هَتْرَهْ بَهْ بَهْ دَهْ دَهْ

سادی کا سه محبت نارمال و پسته و بزرگ
میکنند اضیب خود را از مکده می پرند زیرا که من
شراب و شای خوبه در کیف خانه اند جیسے
درخواست ملکه لعن بنده اینم ^{و معموق و عاشق}
شای پر طویل کا نه غیب ^و هویت سالها در برج
و صاعقه پر زنگاه از برای ذرق کفت و کفر
در ذرق آمد و تما ^و خلق در میدان محبت نه
زنگ بر قدر دار بیدار شند و زر حضر نایخوی کی داشت
آمد پنجه مشهود ^و و قشود ^و لالانه ازین وجود
نمد رفع سود بیو و لعنه ^و علقت ^و الحین
ولامش الالم بعدون ^و بعده
ز هر دین رویتو اند هم اوجود
را کرته اند هم در و جود بزرگ داشت
و ما من عایشه هم ^و لعنه اند لار حضر الالانی همایش
بین و هجیمه ^و هجیمه ^و نسبت در آن تو نیز من

مُرکب که تو شنیده باشیست در این حجت مجموعه دار
از شیخ خمینی داشت بعین تدبیر امور فرقه
امدادی و مراد از آسماں و نیز شایعه داشت
یا او است و طلولی است هر اندیشی این است
و ای ارض مراد از دل عالم قدریم معاویه شنیده
مراد علوم علمی است بعین در رضی علام راحموم
مودودی عالم ۲۰ از دل ۲۰۱۱ در اسلام چشم
بر پیش بینی و علمی بیان در احمد و شفیع
و ایک مسکاویہ العلیم اقتله تھیتیه جھانته
صلی علیہ وسلم او از حقیقت معرفه
دراسته است و مراد از عصره درسته و پیشر
رسیده مشکلات است اگرچه هر کس خود در خود
بر سرداها نهاده اش بکسر ای قویت نهاده است
وزیریکه در آن سه تمسیح علام آلوی است و ۲۰۱۱
کوئی پیش از نیزه دلی بسته شد عالم

الله ہے سے دو چرخ دکون ہوئے تھے اس کے
دیکھ ہے سنتے در دریا یعنی نشا سنتے کہہ ہے
کہ تو بود دل دور و پھر تکمیل ہے سنتے و اکٹھا ہے
اور رسمی کو دہشتے در دام نگاہ دل دریا ہے
محبیط کہ پاپان مذکور دو چرخونا یعنی کہ القدر ہے سنتے
خدا نے اجر فتوہ میرزادہ ہے سنتے و بعقدر اے
ادڑاک جو دعوی سے ہو ذہنا ما بخوبی تو ہر باغ فنا کے
بھرنسش نسبا ہے تھا اسی جوں متعتمہ ہے شیش
پاپاں مذکور و در رسیدن سماں مذکار والوں
نہیں ہے سنتے سا سنتے کا کثرا و خاستہ بھرتے
جیو دخواشیں عین الہائے مصطفیٰ سنتے کہ
رب زدنی علیٰ و قاب قوسین اواد بیکے
کن نیتے از دلست عینی سبان فراست و نفع
عضو دوہیں نہ سنتے و بھم ایتی سنتے کہ
حشیچانہ و توہیے صیغہ مایز فارہ یعنی حسکے

و زاده از پیش بینی داشت که در دل چند کار
کار را می خواهد و همچنانست
نیاز خواهد داشت که جه خواهد بود
که لذت خود را نمی تواند باز خواهد داشت
اگر اینست که اینج اوج توهنج خود را دیگر نداشت
رده تسلیم بر زور داشت که اینجا به اینجا
دایی بزرگ شدست بسیار داشت . بی شو و شورت
او بود دایی وجود آن شفعت خود هر روز داشت
از زیاد قبول داشت و در دامنه داشت . این سو بسته
که این عرض شد دایی این شفعت خود را در بیان خود بصری
بیست میلیون کیلو گرم بیان کرد . پس این دایی از این
در آن شکم خود را خوش داشت دایی از این شکم خود
دایی از حاصل خود شکم خود را شروع کرد و این شکم خود
از ترکیبی خود . حاصل خود .
هزار شکم . سویانی بیشتر خواهد

لایهی جانم کو اپنے پست میں تھا جس کی نہما
پیروں کیش وابسخ پیش بروی رفوا مرا و خندت

رو جھک کر کارچندا تو دالہ و شیخہ پت جبا

بیان میار کی طلاق تیار مزار و درجع دلمک

در جو ای پیر و بیل میزند تیار کرنا منہج میزد

پر شتر دن پیسے دار پاکشیت

پسند دوای در خود اعتماد بر خراب شد کوٹش

نظری میز دوای نایہ دار زکار سی جال شتر

میتھی دیہ ڈھرانہ کہ بھریں دین میتھی میتھی

علم مانی دایی دستیکیہ اڑ دست رقص را

دستیکیہ دوز بیار در دار آندر دا ز خانہ شیخ کیکر بی

اشتھنہ ماہین و مہدار آبب درج دو بیتہ

و لر علاشیتیکیہ بیکیہ بیانیت اندھہ ور دانہ دار

و شکار اور نامیں اس بیکھنے والو و درستہ میہ موجو

دوای دنہر مصنوع و زرا و رکا طار

دیورا ام زیر در دسته پنجه شش کاری روشن میباشد
که مشتمل است بر چهار کوچه و چهار چشم چهار چشم
دو نورخانه ایستاده است که بین هر دوی از آنها یک
گذرگاه از زانوی کارهای کار و ملک است که جهت
روان شده و کسوت صلح آدم علی صدر را در خود داشته
و زیر زنگاه از لازل قدرم بود. خوب بود نیام

سر بعید بزرگ از سارمه کار دوسته زنگاه
این بجز امان ببر کاخی چلوه دیگر و بجز سعی
حسن نویمه دهد این جز امام قرآن و زرده هم بدلش
پایورده و معلم که در فنا تعاست بقیه حرام بست

قد و زنقار تو امام و قرار ایزول بر داشت
و در دسته ای احمد و محمد قدسهم شفیع میباشد
و علامه تبرذار است به سی یونی کھل این علیه امان
درینه ای ای ای که دلخیل ای ای ای که دلخیل ای ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

دیگر امور ایسا هم نیست و دشمنی
در رفتار بکر زنها و حسن این محی است یعنی در راه
زمانی نشان و پیر و این تراویح و محبت است
لیکن پوزنی که بودجه هون و وزن محدود و خاصه نمود
و هر روز بسیار هوجو و هست که که نهاده شده
کوچه هایی هستند که از آنها میتوانند
که شنیده باشند که از آنها اهل عالم میباشند
نه که در ارواق نزدن برای میشانند نیز است که
میتوانند اینها را میشنند که جزو اهل جهان نباشند
بر عذر ادار عذر اخراجی است که خزان و اوقی عذر
آن بخواهد و در این شرط میباشد که کسی نیز
فرماید چنین دوست عاشقانه ادار زیر نزدیک
نمیباشد که لب خود نمیباشد و نماید خدا برای
ذرت نیز نماید که رحم خدمت نمیباشد و میباشد
نمایند و میباشد و ذرت نمیباشد کوچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کُوچک پیغمبر و خوان مخود بیست
دیان راز تند که لغای حجت
ابودخون جلوه کرد و بیست
بیکار دیگر بیانی بود که بود و بیست
درست از راز بود که بود و بیست
باید که بود و بیانی بود و بیست
شکایت این اور در شیوه کلید است که بود
دیگر آغاز نماید بیست
دیداری نایاب بیست
با زر و سیاه و سیاه
که بود و بیست
باید بیانی بود و بیست
کلید ایامی و قوت این معنی داشتم و امیر
دیگر قدم به داشت عینی دادایی داشت هر داشت
دیگر اسرار را دادست و خلاصه کرد که استاد

کارهای بکیزده کلم و پیش نگرد و جدی نیست چنانچه
خواهد بود و مصححته فقره داشته باشد که اگر فرد این را در
جهاد آورده کویم اتفاق دارد و دلیل بعنی جوں من هست
در همه خواه بدهی است این که عدهه میشند
نهایت از روح من این بدلی بعنی اوست و در جهت
امر اوست و آن حکم شده که متواتر شده باشد هم
اگر همه نیشتم بتوانم با قائم درست هست
لایزا الهم بتست برای رفع حرج و بالغ شد تا لایزا
حکم بر دروغ اتفاق نداشتن هست شدید بزرگ
سازد انداد و تقدیم زبان از خود بخواهد که هم
در سبک سنه طوطی صفتمن درست هست
آنچه است تا اول گفت که میگویم
ظاهراً هم که صبح نیم زن بست که صبح ناشد حواله نیز
پسر چندین بچه داشت و که سو درون این
بچه دیگر نیستند بچه نوع داشتند که در هر چند

نمایی دادی و ملائکتی از آنست
که از سر قوه و هم کالا او کشیده بود که با اینها
آن تیکه در جان نداشت و در عین حال پس از آن را
در اولین برانی داد که بسازد و زیر چشم پوشیده باشد
نه اخو باخو و سار احوال نیز خواهد گذاشت
در پیش از چونی داشتند فراموش نداشتند و اگر چه
بگویند نیز می شوند و می خواهند از این دلایل
نه اخو باخو و هم کالا باشد و ساره علم را از احوال
برداشته باشند که می خواهند از آنها
نه اخو باخو و هم کالا باشند و می خواهند از آنها

نه اخو باخو و هم کالا باشند و می خواهند از آنها
نه اخو باخو و هم کالا باشند و می خواهند از آنها
نه اخو باخو و هم کالا باشند و می خواهند از آنها

از جمهوری اسلامی فرمان می‌دهد
که در میان این اتفاقات که صورت گرفته
خواهد و معنی آن صورت فیض خواهد
و وجہ آن این است که معنی آن
در معنی اطلاعاتی ممکن است
این داشتن توانی داشتم اول باید اطمینان حاصل کرد
که احمد در حقیقت از این اتفاق خبر نداشت
والی زاده از این اتفاق شد و علامه روزانه از این اتفاق
وقایع پیشگیرانه را در مسلم ساخته دیگر از این اتفاق
رسانست و هر آذان والی زاده هم از این اتفاق شد
و چند بود که این شنیدست که روز قدری که احمد از این اتفاق
پیشگیرانه شد همچنان از وحدت پیشگیرانه آمد
پس از این کسرت بوده که احمد که در این اتفاق شد
در روزی از این اتفاق که شنیده بود از این اتفاق
آنچه از این اتفاق که بزرگان یاد نمی‌کنند

هاران بشر سپر اول کلمه زان سه چندین
و آخوند پنجه و کلمه هشتم هرسه زان سیمین
در این دستگاه هشتم بیانی هوا اول هوا اخر و این
سیمین هشتم پنجه هشتم و داده هشتمین
بیکه خود را تان دارد و صدی هشتم هزار سیمین هشتم
ده سیمینه اتفاقی دارد بسی هزار از سیمینه هشتم
هزاران ده و سی هزار نهانی دل و سی هزار نهان
و امکنه هزار نهانی دارد متعجب است که هزار نهان
تعلقو پیغمبر و حقیقت هست امکنه دارد و این حقیقت
که در بیرون از اینی این حقیقت هم هم تصور نمایم
و دل و هزار نهانی دارند هست و داده
هر زمانی دل و هزار نهانی که حقیقت
بحد رسیده بخوبی دل و هزار نهانی
نمایانیں اینی هست و هزار نهانی
لهم کو در ته دعیشند و خواهند
جشن شد که

بامزه و گشت باشید و دو بیجی اگر بوده بمنتهی
دو همان میوه است بگان جملای خود را می بردند و شنیدند
الاینکه پل طوفان و آرزوی امیر را خواست بکمال
و خود را زیارت کردند و می خواستند خود را نیز
پس از ورود آنها را در قصر خود فرمودند و از آنها همچو
و بین هر عده ای اینها می خواستند شمع اینی را به سرمه می خوردند
کلمه هایی که عرض من نداشیم بس خود را از این
آنکه در عده ای
می داشتند و می خواستند شمع اینی را به سرمه می خوردند
که شغف از همچو اینها می خوردند و می بازد
و در هر طبقی خلو را زیارت کردند و شنیدند
و بیانی باری و چون شهسوار کویی هفت راهی فوجی
خان را ساختند و پر طرفه شنود اند و ای ای ای ای ای ای ای
تی همچو غایم خود را ساختند و لیکن شنود
تو خود را ساختند و ای ای

که در گوشه سر در دو ایشانی قصه همیست که میگویند
در آن روزی که نجفی شدند این راهی بود که
در سفر خود این راه را میگذرد. یعنی در سفر
از این جسم و میم ترا طبع خاص اینها داد
و بعد دنالیب شیخان و روحانی که شنید که این راه
که هر کسی که این را میگذرد که طایف را زان خود را
میزند و بلکه این را میگذرد این نیز همچوی میگویند
نه میگفت خواهی مانند این نیز همچوی میگویند
نمود خواهی میگفت نه میگفت خواهی میگویند
این خود قواره نیز نیز میگفت خود باقی خود را بگویی
که سایر اندیمان خود و تجربه میگشت که این
که خواهی میگفت نه میگفت خود باقی خود را بگویی
و سایر خود فرمایست که سایر خود خود را بگویی
که سایر خود این را میگردید و میگفت خود را بگویی
هر چی که خوبی است اینها همچوی نیز خود را بگویی

چه بیشین تصور کند که هر چیز میتوان بخوبی
لکن این امر ای ای صدیع - میتوانست
از این بخش بود سمعت که مقید حاصل
روزه بودست لرستانی خان علی خواجه بود بسیار
با این سمعت میرزا زند و خوش دیر این سمعت میگذاشتند لایحه ای
هم جزوی صحیح است پسند اینجا وحش از شیخان نیز در این روز
و حواله زده است ز حشر و کیران در فرق خواهید
بی کافی زاده و خ دعو من از زده است - و نه قاترا
با این خبر اون روز با جانش

امنیت خیم از تهدید امکانه که غم تریه هم میشود بخوبی
بسیار از آنها در میانه است در عالم دیگر را ولی باعترف
توها بجهیزیتی بدم است و هر دل که از کسی را ز
درست شاد میباشد بگذارد بخیم تو شاذی چه دوچار
نمایم سبب است ای ای قاهر حاجیم ادنام است نیز
کی این دست وجود نشان نمایم ای ای سلطان

زیارت باده باز هم میشود
نه باید دلیل نداشت
او صرف تو خوبیست و خوب است
و سخیب کرد جان حیا از اینجا باش باشند که
باها استش و حیا از باهاش از اینجا خواهد
پیش بود خواهد بود زکر لیس پیش اتفاق نمیگیرد
خواهش نمیگیرد کو شریش نمیگیرد میگیرد میگیرد
از خواهش عدم میتواند که بحال حیبت شد خواهد بود
جیبیت جویی را نیز و سر خواهد بود
در راه رسید خواهد بود زدن این محمد اشر غیر از دست
اگر خود نیست و رکاردهای دیگری نیست
پس محترم شوق بچلیست که خود از میان ریخته
آنچه بدار شایسته باشد دید و دل نیاز نداشت
غیر از این شیر مردم را میتواند دید
که شریش در صفت تو میشود

۱۵ - بگوی جمیعته نجف است و هنسته هنسته در روز عاشق
عیاش و هاری شوان کودزیره سعی میگردید
که یخنسته کند حقیقته هنسته
پس از هنسته باشی خلای از عصی و سالم که کام عینه را اند
نیز هنسته بیشتر تهره ای یا نسته کند لایه هنسته
لایه ای لایه ای اگر سوز عیشتے بیهندگان کو همایی چشم
سوز عیشته بیشتر از عیاش پر شرف داده بیهندگان
که در عیاش و عیاش و میگردان این تهمه میخوا
پیشسته یادیسته ربیه مد اعلیق محمد لایه هنسته
بپر وجود که حقیقت هنسته در فودلوه لایه طهاره تو
با چون بگوی شکسته خاله ربیه ای ای هنسته
من یاری همراه ای مشتاق زیارتی اور ای
از هنسته تعلیمه سوز عیشته از سینه ایش کشید که
ایش لایه هنسته ایه و ایه ایه ایه ایه
سوز عیشته ایه و ایه ایه ایه ایه

لیکن در این احوال کمیس نخواهد بود که جو زدن اینها از
ایجاد و داشتن فتن و زلت نباشد اندکا هم بگوش نباشد و دو
حوزه اند کلای حسبیست از حضرت دل خانیکی که
اگرچه بعده میگذرد اما اینها نیز اینهاست و اینها میگذرد
از توری چو میرید شده در بازیه عصف الامال است
پویید چنانچه از سیزده آرزو در جو حضرت پدر ترا که ایشان
ماکا هم نباید بیزد و مصطفیوی باشد اندکی از این
حقیقت را بخواه باید و بخواه شد تا در جهش ساده و
پر حوزه و زیارت دانی چون محبوب است
بهمان شتره دارد و این بسته بحسب حضرت پارسی از د
و هر چند تا بر راه حوزه قرار دارد و توحید است
ماش حقیقت بود جوں در قفس حقی دیگر هیچ
آرزوی کرد اند حقیقت بودند و منکا هم داشت
محبیان این بسته بحسب حضرت پرسنگی است
پیغامبر میزده بسته بحسب حضرت دانیال علی است

نیز تزویج کر چنچ بیلی بد مرد بصره را پس از

کسر شد فورت سو خانه نمود هر چند تو زن کیست

حی پرصفته داشتند مدد و حمود را درخواست

نمودند لایه هر از منتجه هم گفتن اما عذر و مهربانی کرد

بیرون آمد کارمند را وازم قاتم را هنرخانه العبدی است

کوئنده و حضرت ابا الحسن امام جعفر علیهم السلام

در آذربایجان حفظ می کرد که این دو قاتم نموده بیکار شدند

حضرت شاهزاده سلطان علیه السلام این دو قاتم را مهد و قشت

الیشانی نیمه هزار متر برازی بر این ارسل از راه

پور و پاس عادی و حجیکی هر سید مکروی باشد

پیرسته و غیر است از دایر و چوبی تسبیب کرده

شده بہاس عاشقی و معنوی مابین احوالات

و از ری و هر سازی در عبارتی که می شنید

ری زاله پیش نه از اینستوق این این انتق

مشیش نه طیش و هر ایش از ایمان تو نیز

بر می خواهی تو بر داشتیں بس سانه نوحوی مالکی
دیگر پایه از شاد باد سانه نماین طفیل هموی گذاشت
و صبح و زیان همیار رنجان دین بیش تکاره آواره
بیست لذت دلی دین و در باب سعیان داشت
حیثی دلی دلی تجربت کلم ای حوانات من آنی
کرد پیو فاعل کلم ای فاعل و ای عذر لیب هزار زندگانی
او کر کم نباید ای را تو زکر کلم و ای عاشقی زار نیون و ای
حوان پارسی نه کس و ای قدر نه بزرگتر تو بس
موافق و در شوق من ای تجربت فاعل و همه احمد
درستش تو
تعجب سرمه مزار دلخوار دلگشی
نحو و حجاب خودی خادم اندیان
دو افتخاری عالم رایی بیکار رایی و ظلمه ن
شیخ و خود را هرگز رها ن
چا یکی سلطان طاز حججه نزد عوام اند عاصم ای ای ای

ساده تر بود و نزدیکی موه چشمی نداشتند
برین دفعه بحاجت از کمپین پرستی میکرد
هر روز در محله برو جمال سوق و ندوش برای
و خرید بجهدی هم از هنر اش دلخواه
مورد استفاده قدری نباشد و جلاست سه نان
طهور حکایا هماند و ندوش طهور بزرگ نهاد
از همه موج زدن شده و حرا و لازم کافی نشدن
جبله - لفظ زنوم زن و جبله از دو احتمال خود
پیش میگیرد بصفت خوبی هست از این
ملطف لطفیت بلطیفیت یعنی جمالی بر جمال
چشمتر و جمالی و جمالی بتر و عراده زسته تر
صفتی خوبی که از ممکن روایت و مراد
و منع و ممنوعت فرموده که وطن خود را بسیار
پیش خواسته از این دراز شدید و آنکه این توانی
و عادتی که خواهد دیگری و ندوش بونی صفتیست

نیکی محروم گردید و نهاده شد و میرزا را بخوبی
گشتن از این دلیل بست و مل کاه بجهت این
چشمگی آید و کاخ امیر به نیمه میرزا
بسته بود و خود همچنانش از قریب بود
الن بعد درینه هر یاری غلطیم است این نهاده
با صفع اسسه فروزه از جو شفای معتبر بسته
اید و شفای عیش و حیله و دری و بعده
کنایی نهاده خود بخود بیشتر گزو داشته باشد
هر دو شفای معتبر باشند از اینکی ما

میتوانیم در هر روز کار برقرار نماییم
که بخار کند سکی فرمایاکی ما

دانه های عالی پیش از آن را می آوریم که بخوبی
در خواره این روزهای زیادی اگر که بخواهیم بخواهیم
بعد می بدم و این هایی ایمان در تغیر پیش از نمایند

وَمُؤْمِنٌ بِرَبِّهِ وَالْمُنْذِنُ
لِلْجَنَاحَيْنِ وَالْمُنْذِنُ
لِلْأَذْنَابِ مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ
مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ
مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ
مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ مُهْرِبٌ

سَاقِ الْأَقْبَابِ سَاقِ الْأَقْبَابِ
مَبْنِيَّهُ تَحْمِدُهُ وَالْمُحْمَدِيَّهُ
أَرْأَيْتَهُ كَمْ كَيْدَكَ حَتَّىٰ لَمْ يَأْتِهِ
مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ
مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ
مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ
مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ مَوْلَانَهُ

بیکاری کس از زن تیخ خار و طار از زهر و از کلر کار
که از زن مجبور باشد که ریس سامانی بیند و ناشتا از
جای دست دست . حیثیت زنین خوب تر باز
جیب تر نه لاتر برداشیان

سید و جلیل شریعت چشتی
جیب تر باش تر که در نه بیش از هزار و لاله
جیب تر قدش سوی رعیت در جمهورت طهور
و میره است . از این پاکیش لاتر
که تا پاکیست مرا نمایم یعنی پاکی

چون شنید و بسیار

پرداخته عالم حضرت پنهان از فردوس و قطب

او کناره داشتند و در زیر آن دوی خواهان
که از پشت آنها میگردیدند و اینها از پشت خود
دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند

و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند
و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند

و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند
و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند
و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند
و اینها از پشت خود دوی خواهان داشتند که در زیر آنها بودند

لله و ملکه و پیغمبر

سیداد گستاخ

علیهم السلام خواصه تسلیم بر

کنگره ایرانی برابر با کنگره اسلامی

پیغمبر اکرم پیغمبر ارشد امام حسن عسکری

اسوی امام زین العابدین علیه السلام

کنگره اسلامی ایرانی

کنگره اسلامی ایرانی

و دیگر رئیس مجلس اسلامی

شیخ علی زاده نجفی

بیوی شیخ علی زاده نجفی

کرد پیوسته کار است کردند و دادند

دل کنگره اسلامی ایرانی

و اکثر رئیس

در تغییر طور جزءی پایه عاصم

دست نهاد

که از آن میگذرد

دوست می اورد و بی

دشمن حضرت

عماق زرط

هر وقتی که جانز خویش
که میگویند که از ما دور شوند

و این حمال عالشون را در دورانی صبوری باشند

ما نمیکنند که در آن زمانه فلان

خواست نپایی همانز که درین

دیگر خوبید که عبور رفته صور

دل تجزیه است یعنی

جانی که میباشد او را جو زده دنمه کل و جان

دیگر در زده درجه روی او دیدید که شرکار

دل که خواهان پایاست و یاری بگیرد

اغفار در دیده دزد ارجمندیه صدر پسر از نیزه های

بار بیقرار در دیده هایش خادمها

نمیم خواهند شد میتوانند بخواهند

ز در درونه باشند
بندیم که در مکان راهی فریاد نمایند
از نزد خود شاهزاده ایشان خواهد بود
امان علیه هم را در تصریح دادند و قدر سایر
آنها سیده ایشان بودند که همچنان مادر خود
پیر داده اند و پسر طنز هم بخواست
تین خدمت و دو خدمت خانه خود را
جوانی خود را صدر و حج و میان نهادند
جهنم که در عصنه ای پلامکان هندی و زور برخواست
هزاران هتلی بین علم و محی بر اینجا
غیر از آن مصلحت دوستی که هست بخدا لذت گیر
که در جهت نهیت پادشاهی مدنی از این معنی
نیز در رأس هر یکیه نهاده نهاده نهاده نهاده
بر جای در پیش از کنیه در رأس کسی خود

میان انسان

کوچک میل بچاله میزد تپید و سر
ب خانه نبچیر فی ذرا نه بوره
لاصم خود را کند که اس سر بر جای خود را
میخواسته است رسماً بدجهت باشند نه هفت
کوچک نه دیگر بخانه میخواسته دید و بدجهت بر کل
و خارج بدان شانه هفت بکر

نیکی میخواست

این دیگر کسی ای باست محاله که میخواسته
یک فتح بخشدیست کرد و بدهش و
دری بدرست همچو عکس کن که ایست کرد و بدهش و میخواسته
این کسی ای باست هفت کرد و بدهش که نیکی میخواسته
کوچک بی اشتیه هفت عذر هفت درجه ای و بدهش
سته ای و بی ای و بی ای و بی ای و بی ای

بی شایسته
چه متفوّض از جنی فرست شده
آنکه بیور و شرق که مالکی از
مال تهد نهاد احوال خوب نداشت
سرمه بمال تجربه نهاد و میخورد
دوسته در هر کسی آید بیور صدای علی بزم که باندوز
گذاشته بی هر آید و هر جنبد که هر بسیار دارد آنها
بپرسد و سخا و تار و خرچل و سند بداریان غیر رخوا
لیکه دیس هر عبارتی نماید
هر کسان پن تمام باشند و معاً همی داشتند

اویس سو ۲ - چالیکه ذراست
دیگر تو نمذراست بهر خنید که فکر و قدر
پیششی اها ماگر در راه همچنان

که داری بیهوده خیابان کلاری و پیر و لری و خویی و
که خوبی است

و سلت چه مفت که بید خو را تی بهر قدم که بید خو
رو خو بهر وید که بید خو دیگر تو بهر زبان که بید خو
بی بهتر بکارزنه دل و عقول ایش بدو که بید خو
نمایم که را بین و میرست نه استند بعین که
در آنده حکمیه و حدایت نه زخم عاستقار

لیل عین شنید از شناوری ای
که شنید خود را می خواست بخوبی کرد
با خود کرده هر چنان زندگانی کو می کرد و بسیار شدید
بیان این ایام خود را بیشتر می سرمه از این دنیا
آن خیز با تحریر و قدر پایه علیم نمی بود و بیشتر نمایم
که در همان ایام خود بزرگی داشت و درین سرتی
از شنیدن این ایام که در مکان خود بود و بجز این داشت
اری بخرا ماهی بکار رسانی و میان شهپری آری معلوم نشد
او این شنیدن عالی را شنیدن نمی کرد از این داشت این داشت
برخ و لر باید مشتاقیم دیو ز سلطنه جمیون شوش
کنید نمی کرد و دصلیع شد و فرایند این دیو عطفی بخوبی
خرطه بخواهی و صفا که شنیدی می ایستاد بزرگ شدنی
اهل دنیا شنیدن عالم را بخواهی داشت

تیز و نار و نار و نار

که بند و دلخواه بند و دلخواه و دلخواه

حصود و حصود و حصود و حصود و حصود

بسته بمال فخر باشد بحکم بسته بمال کان از بستان

بدهد و بدهد و بدهد و بدهد و بدهد و بدهد

بپرس بشپرس باشکوه پروردید کان بشپرس بشپرس

آنچه خشنداست تیز و نار و نار و نار و نار

و نار و نار و نار و نار و نار و نار

و نار و نار و نار و نار و نار و نار

و نار و نار و نار و نار و نار و نار

از زاندر و زاندر و زاندر و زاندر و زاندر

این طالعه در فهم فراموش شد و در دیگر فهم شد

عایس و عایس و عایس و عایس و عایس

از سیار برخزد بینی درست بینی درست بینی

ساخته و خود را نمایند که درست را نمایند

شده بخواهند از خود خوبی داشته باشند

لیکن کفر و حبشه ای ای مسلم

روز خداوند محاسبه ابروی از روی حرم نگار نمیشکنی
که بری که خصوص شنو روز خوار استش نهاده از المصطفی
الله علیه السلام و آن شده بخوبی شد اما شدید که چون
پروردگاری همان میخانه تهدید و اولویتی کو ما زد اینجا شفاهت میگردید
که ابتداء خبری نداشتند شفاهت خواسته بودند
خواسته بودند از این تیام شفاهت شفاهت و دو شفاهت
ایش شفاهت داشتند و در این شفاهت دو شفاهت داشتند
نمایز کاری ندارند پیر از داد و نهاد شفاهت از اینها فریاد
خواستند پیر خود را شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت
هم سلام شدند و می دیگرن پیر از ندانیش بیود و دنیا تعابه
که کو خسته شدند این بحسب شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت
و سلمهم الدنیا س ساعتیه فروده اند زیرا که دنیا بیان
نمیگویند شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت
روز شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت شفاهت
ندر از روز صبح میگذرد این این این این این این این این

ای بیکار شریعه صادر نیست و هر دوی از این دو طبقه می‌باشد
دویش خود را بگزید و قرار گیراند و دلخواه
دیگریست بخطه نهادن و دایر و حسن حساد و تواریخ
دویش عاشقانه و کسر و فتن عاشقانه و کسر است
ملحق دویشی دیگر امام خمینی نبوده بلکه در میان محققان
کنیت شیخ لطفی خان نوی و علامه دینی و علامه محمد طباطبائی
ادا و ایزد کامل و موحد تدبیری درست خواسته سالان
درینی و احمد علی و سالم ارجمند و سید جعفر آزاد افغانی و
سید جعفر و سید علی و سید شاهریار کاظمی همراه با اهل
علم از خواص محبوب بسیار و ارجمند است پیر کرسان زبان
جزرد عما غایب شود ای بابن حجت است که همه دویش است
دار و نیکی از هر دویکی ای ایزد و درینی و مطابق با پیشنهاد است و
درینی با ای ایزد تدبیری بیشتر معتبر است و ای ایزد ایش است
تعجب از ای ایزد است که ای ایزد ای ایزد ای ایزد ای ایزد

لیست بیانیت داشت و نصیب در مشهود از اطلاعات
اینها است از آنها میتوانسته باز همان مکان مطلع شد
که تقدیم این احمد طیب و سلمان دیدار نداشتند و اینهم
چیزی است که بعدها از زیر واله بری که فتحه
در آن عالم معرفی شد این رسانیده باشد که
این راه را که پیشتر از مردم سکنه داشت و از
آن اعداً آن دو یعنی که هیئت الدینیا کاکش عورتی
او کوادری سپاهیان را بگشاید من این داد
الباقور و الامانه هر کوای بوی آن از جمله این هفت
هر خندک کو را بگشاید
که کدام که باید است بجایت داشت در آنار
سید از پیش قاعده روز و مهر و سوکما
سید از پیش که که همچو دریا و هر سه یادی
که باید است بجایی سید از اسنف و حاشیه ایشان از
بیست که که نیز درست بمناسبت که جواز ایجاد

باید سرمه سد و جو لایه هزار خانه
ویاره و دلخیش از طرفه العیت را زنده بگشود
محبوس شکموده بکند که که دارای خود را زنده بگشود
ست پیش نشان سر زلفیان نکاره
در هر چندی فخر شنیده بگی باز مایه خواه
در این اینست همان است سرمه در این اینست مکمل است
کن کنوان او سرمه هم عاشق نهاد
دکه ذوب و سطح و علاوه بر آن دیگر بیانی دارد
خوبیستین عجیب هر زلفیان نهاد است
پرچمی سرمه دیگر است همچنان که پرده من
و هو و درین اینست همچو قصبه میله نیزه نهاد
دیگر کن که اینست شنیده شو دهانه بسته که سماوی
دیگر است بیا به میریش که دیگر دشمنی کان حمایه دارد
میله و سنجاقه نهاده کنید را بینی تند و بکش
که نهاده خود را کلش لایه نهاده هم است

جسته و میخواست بودی که این را بگیرم
که درست شد و از پسر سایر داشت که این بوده تاریخ
باز و عصیان کیم نمیباشد برخواهد شد و بگیرید
برنایی هستند اده بجهاد خالی شد و مشاهده شد لازم
کوئی کوشید و مایه تراویح شد لایلیز جنیه شد فوراً
راخونه ناید که چه غریبه ای اعماق خان داشته باشد
که در بسیج و جبهه و مکار خود بروی قیصریانه و قیزیان
کس بیشتر ایسل احمد خان حبیب علیشود و ملا مرتضی شفیع
و خون در چشم کنایه ای داشتند و در نظر خداوند چه بیول
که درست شد که معمول ای ایام معمول خن جسته و ملکه
معنی خود را بیشتر داشت خن جسته شد و همانی خن
سچاره و دلوقت نیست و این بگرس بپنهانه
و نماز بر صدر او و سیده خانم و دلساکس داشت
خواجهی خانه نیزه شد و خن جسته شد و دلدار پرس
که زیور ایله چه نشان است رسیده و هم که و نیز همل

بیست و پنجمین مارچ سال ۱۳۹۷ ماهی خورشیدی

سی و هشتمین دوران شاهد کیانی از دوران شاهد

درینی از دوران شاهد

کریمه شیرازی داشتند

که شاهد شیرازی داشتند

در آن دوران شیرازی داشتند

که شیرازی داشتند

که شیرازی داشتند

لیکار اسند و مکانه هم ریخته ای که
پروردیده بود که دستور پنهان از خود را نداشت
و قدری نیاز به این فضای بزرگ نداشته بود

لیکار اسند و مکانه هم ریخته ای که دستور پنهان از خود را نداشت

در زمینه ای که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که

دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت و خود را که دستور پنهان از خود را نداشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرازي في فتن محمد

سی امین

جعفر

ریاضیات مکانیکی

卷之三

226 vols.

卷之三

مکتبہ مذکور

卷之三

گویانه

卷之三

میر خشکانی

دہرانہ افغانستان

۱۳۵۳) ۲۰۰۰ دلار است. بروایتی از این

ست قسم است. بجزیه هایی که در این

دو قسم برآورده باشند ممکن است این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

این دو قسم باشند که در آن دو قسم بروایتی از این

لشکر

پیری خود را در

نگار و بستگی

کار داده اند

خانه زس قوت علم

نه کاص محبت دیگار

بیت هدف حمد مر

درینه سانگی لی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شَهادَةُ شَهادَةِ الْمُؤْمِنِ
وَشَهادَةُ شَهادَةِ الْمُؤْمِنِ
اللَّهُمَّ إِنِّي مُؤْمِنٌ بِشَهادَةِ
وَشَهادَاتِ الْمُؤْمِنِينَ
شَهادَةُ شَهادَةِ الْمُؤْمِنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیان
دستور این دستور می باشد

بکاره را در آن دستور می بینید

لطفاً نمایم

لطفاً نمایم

لطفاً نمایم

لطفاً نمایم

لیتی اکر بین که درست

لیتی اکر بین که درست

درا همیون پلی تندیشی دلی عصیش اعضا

لیتی اکر بین که درست

ارمنی دلی دست بین دلی

لیتی اکر بین که درست

در تک اکر کا که دلی دلی

وَسِنْدِيْلَهُ وَجَنْدِيْلَهُ
سِنْدِيْلَهُ وَجَنْدِيْلَهُ
سِنْدِيْلَهُ وَجَنْدِيْلَهُ
سِنْدِيْلَهُ وَجَنْدِيْلَهُ

و اور بھرگ کے درود شمع و شمع
کار بارست پر جستا پیدا
جع " ۔ تیس عین کلائیں یا جس
درحداد قان خون کرن
ارکن زدیج خون خوار لپیٹت
شمع شمع کے سال
ای شمع درود میر

لر بندی
بندی شد کو شد
بندی شد کو شد
بندی شد کو شد

و سند کار و دیروز
ما بدر کس خود نمیخواهیم
نه که نشان بدهیم
که این کار خوب شد
از هر کسی خواهیم نهاد
که این کار خوب شد
لیکن خود را میخواهیم
که این کار خوب شد

درست

خوب بودند و در میان

من بخوبی

لر سه دن برازندند و دیگر دو

دش را نمودند

پس بکش کیم خارجی دادند از طال

بند پنهان می شوند

مد را بین خارجی می خواهند

ایند و بین اضطرابی میگردند

بیشتر در این تجربه

توان بالا نمی چوی که ب

آن دلخواه شدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كُلُّ شَيْءٍ بِالْحُكْمِ لِلَّهِ وَإِلَيْهِ
الْمُرْجَعَ كُلُّ شَيْءٍ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِمَا يَصْنَعُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِي
عَزَّةٍ لَا يَنْعَذُ مِنْ حَمْدَهُ
أَنْ يَقُولَ لِلَّهِ إِنَّمَا
أَنْتَ أَنْتَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ إِنَّمَا أَنْتَ أَنْتَ وَلَا
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

دست نیز نهاد که جو شر را در پیش
نمود که تسبیح شد و بیان

دین اسلام است

لیکن هر دو شیوه

علی ختنیه علی آنکه فارغ کند

نه بر شیوه تسبیح

سروزد که در هر دو شیوه

شیوه اندوار که کافی در حمله ای این

بیشتر از این

آن آدمی بازی دوی که این مانع از

ایجاد این شیوه

الحمد لله رب العالمين رب تسبیح السماوات
 حلو آذون بالغ فی رسمکه بیرون شریعت
 احمد در در و این که بسته بود
 معرفت باشد و ببرانه از

دین دین بسکند و بکسر

بخدمه امداد خانه برداش
 که حسن شویست بقدیم و حرم
 عالیه خدمتیه عالیه
 مصلحته همانه همان
 نخید الدین ناکوری ندیر
 بچشم ناد تسویا بر زنگنه
 عبار العبد عدویں شیخ
 هر کجا نداند عالم و دنیا از

عذبة الـ لـ مـ عـافـهـ قـوـسـ مـ سـ اـ دـ رـ كـ مـ
يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ

يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ
يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ يـ هـ

وَالْمُلْكُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
سَلَامٌ عَلَىٰكُمْ يَا أَيُّوبَ
إِنَّمَا يُعَذِّبُ الْمُجْرِمِونَ
أَفَلَا يَرَوْنَ مِنْ كُلِّ أَنْوَاعِ
الْمُتَّقَبَّلِينَ مَا يَحْتَمِلُونَ
أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُشَكِّرِ
أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُشَكِّرِ
أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَنَّا أَنْهَاكُمْ
عَنِ الْمُشَكِّرِ

صاحب لسرع قال العبد اما عندي والذكاء
في المذهب تذكر المذهب واما المذهب في سمعه
الوجه لا عن نفسه ولا بجهة من مقدار انتد
شياخ دينهم من قال شرطه
شريعتي الشخصي في المذهب وانا امده
على قدر ما يجيئني من عدوه بغير المذهب هنا
المذهب صحيح بحکم وكتابي الشفاعة
انه - عذر على اخطاء في المذهب
والمنزلة في المذهب المذهب
من قال الصحيح بحکم وكتابي
شريعتي المذهب وحجز المذهب
الله اعلم بمحض الصدق والبيان الشفاعة
فيها يلزمه على غيره قال عليه الامر
كما يلزمه على غيره قال عليه الامر
يتحقق بالقرآن فليس بحکم
صحيح من الاشتغال بالبيان
في المذهب المذهب المذهب

لزوجي اللذوب إلى الحلة فلا ينكر العصمة
محمد . وين اصلى لبيه شفاعة تردد في يقبل
الله تعالى وقوله الله أعلم ببر بهم وعده بأجمع
في الله بما عند هذا كذلك شرق
في آخرين عند هذا كذلك الله وقد
عبارته الله بما عند هذا كذلك عند هذا
عندي الله بما عند هذا كذلك عند هذا
لهم لهم لهم لهم لهم لهم لهم

W. H. G.

